

بوی خوش بهار

(رشد گرایش مارکسیستی در جوانان)

"رسانه های جمعی در جمهوری اسلامی مدتی است که به شکل های گوناگون به حضور و فعالیت کمونیست ها در سطح جامعه و به خصوص در دانشگاه های کشور اشاره و اعتراض می کنند. اشاراتی که از جوانه زدن بذره‌های اندیشه انقلابی و کمونیستی خبر داده و بوی خوش بهار را یادآوری می کند. در بستر تضادهای جناح های مختلف هیأت حاکمه، در سال های اخیر شاهد هشدارهای تئورسین ها و نویسندگان این جناح ها در مورد رشد گرایش های "الحادی" در میان جوانان و گرایش روزافزون آنها به قهر و خشونت بودیم."

صفحه ۲



هدف فمینیست ها چیست؟ هدف آنها، این است که همان مزایا، همان قدرت و برتری، و همان حقوقی را در چارچوب جامعه سرمایه داری کسب نمایند که هم اکنون شوهران، پدران و برادران شان از آن ها برخوردار هستند. هدف کارگران زن، چیست؟ هدف آنها، نابودی و لغو تمامی ی امتیازاتی است که از روابط موروثی و یا از ثروت و دارایی افراد نشأت گرفته است.

الکساندرا کولتای

در این شماره می خوانید:

۴ آیا رفتارم راهکاری عملی است؟

۷ مبارزه طبقاتی و جنگ خلق در نپال

۹ "روز زن" (ترجمه نوشته ای از الکساندرا کولتای)

۱۱ قطعه‌نامه ۸ مارس، روز جهانی زن در سندج

۱۲ مصاحبه با فرمانده سانتیاگو (قسمت آخر)

اعتراض کارکنان

۱۴ بیمارستان های کانادا به سیاست های ضدکارگری دولت

تیراندازی سربازان آمریکایی

۱۶ به اتومبیل خبرنگار ایتالیایی، جولیاننا سگرینا

اختلافات دولت های

۱۸ کشورهای سرمایه داری در کمیته امنیت سازمان ملل

۲۰ بهاران خجسته باد!



بوی خوش بهار

(رشد گرایش مارکسیستی در جوانان)

با "گرایشات مارکسیستی" و دارای "مواضع کمونیستی" خبر داد.

شریف نیوز در ۸ اسفند ماه تحت عنوان "شبکه کمونیست ها در دانشگاه های تهران" ضمن گزارش این امر که هفته گذشته نشریه "پیشاهنگ" در سطحی وسیع در دانشگاه صنعتی شریف منتشر شد می نویسد: "در این نشریه که با لوگویی شبیه نشریات گروه های کمونیستی در دهه ۵۰، منتشر شده، مطالبی در باره "خسرو گل سرخی" و "امیر پرویز پویان" از سران چریکهای فدائی نوشته شده است." "شریف نیوز" که خود را "پایگاه خبری-تحلیلی دانشجویان ایران" می نامد، در ادامه گزارش فوق الذکر اسامی یک سری از نشریات چپ را در دانشگاه ها نام می برد. از جمله در مورد نشریه "گون" می نویسد که این نشریه از سال ۸۱ منتشر می شده و سپس تعطیل گردیده و "آشکارا گرایش مارکسیستی" داشته و پس از تعطیلی، اعضای تحریریه آن به نشریه "دانشگاه و مردم" که به "شدت مواضع کمونیستی دارد" و در دانشکده فنی دانشگاه تهران منتشر می شود و به نشریه "تابوت"، پیوستند. این به اصطلاح "پایگاه خبری" سپس از نشریه "خاک" دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران به عنوان یکی از "تندروترین نشریات دانشگاهی" و از نشریه دیگری به نام "عصیان" نام می برد که البته نشریه عصیان را وابسته به "گروه های شبه کمونیستی" می خواند. در همین رابطه باید توجه کرد

رسانه های جمعی در جمهوری اسلامی مدتی است که به شکل های گوناگون به حضور و فعالیت کمونیست ها در سطح جامعه و به خصوص در دانشگاه های کشور اشاره و اعتراض می کنند. اشاراتی که از جوانه زدن بذره های اندیشه انقلابی و کمونیستی خبر داده و بوی خوش بهار را یادآوری می کند.

در بستر تضادهای جناح های مختلف هیأت حاکمه، در سال های اخیر شاهد هشدارهای تئورسیسین ها و نویسندگان این جناح ها در مورد رشد گرایش های "الحادی" در میان جوانان و گرایش روزافزون آنها به قهر و خشونت بودیم. در عین حال وقتی که امثال حجاریان ها و قوچانی ها با تحریف نظرات بنیان گذاران سازمان چریکهای فدائی خلق، رفقا پویان و احمدزاده، می کوشند اذهان جوانان کشور را از "اندیشه های پاک پویان" و تجربه خونین و فراموش نشدنی نسل پویان ها، احمدزاده ها، دهقانی ها و گل سرخی ها دور سازند، این برای هر نیروی هشیار سیاسی، خود گواهی است به گرایش جوانان کشور به این اندیشه ها و تلاش شان جهت درس گیری از تجربیاتی که به بهای خون صدها رفیق کمونیست به دست آمده است. در بستر چنین واقعیتی است که اخیراً سایت "شریف نیوز"، از سایت های وابسته به رژیم، علناً از حضور کمونیست ها در در محیط دانشگاه، زبان به شکایت گشوده و از انتشار نشریاتی

که برخی از گرایشات فکری درون جمهوری اسلامی همواره جهت کوبیدن مخالفین خود (حتی زمانی که این مخالفین آشکارا خود را نه کمونیست بلکه "ملی-مذهبی" می نامند) آنها را به داشتن اندیشه های کمونیستی و با وابستگی به "گروه های شبه کمونیستی" متهم می کنند. در این راستا، پایگاه خبری شریف نیوز نیز برگزاری جلسه ای تحت عنوان "چپ و دموکراسی" از سوی "انجمن جامعه فرهنگی دانشکده حقوق و علوم سیاسی" در ۱۲ اسفند را گردهمائی "سمپات های جریان شبه کمونیستی" قلمداد کرد. در حالی که در این گردهمائی افرادی چون حبیب الله پیمان و عبدالرضا تاجیک (مسئول صفحه سیاست روزنامه شرق) به سخنرانی پرداختند.

با علم به آنچه در فوق گفته شد و با در نظر گرفتن همه ریاکاری هائی که دست اندرکاران رژیم به کار می برند، اما رشد گرایشات کمونیستی در محیط های دانشجویی واقعیت انکارناپذیری است. یکی دیگر از نمونه هائی که باید آن را جلوه ای از رشد گرایش یاد شده در جامعه ایران به حساب آورد، تلاش جهت برگزاری مراسم بزرگداشت "حیدر عمواغلی" در دانشگاه زنجان بود که با مخالفت مسئولین این دانشگاه مواجه گردید. همچنین می توان از شکوه



مسئولین سازمان تبلیغات اسلامی از انتشار "کتاب های بسیاری در حوزه مارکسیسم" یاد کرد که نمونه دیگری از همین واقعیت می باشد. این واقعیت همچنین خود را در شعارهایی که در ۱۶ آذر امسال در روز دانشجو سر داده شد و پوسترهایی که برافراشته گردید، به عینه نشان می داد. در این میان، امری که به طور برجسته ای جلب توجه می کند، گرایش به اندیشمندان کمونیست فدائی می باشد که در لحن مبلغین رژیم، "سران چریکهای فدائی" نام گرفته و منظور اندیشمندان و رهبرانی چون پویان و احمدزاده است. این امر با وضوح هرچه تمامتر از تأثیر مبارزات دهه ۵۰ بر ذهن و روان افراد و محافل کمونیستی در حال حاضر حکایت می کند.

واقعیت این است که پس از سرکوب های سیستماتیک و خونین سال ۶۰ و یورش وحشیانه به جنبش خلق گرد و شکست ها و عقب نشینی هایی که به این جنبش تحمیل شد، پس از تمرکز سازمان های سیاسی در خارج از کشور و قتل عام دهشتناک زندانیان سیاسی در سال ۶۷ که به واقع از یک نسل کشی کامل خبر می داد، ما شاهد یک دوره خاص

تاریخی بودیم که سردرگمی و رخوت و انحطاط سیاسی از نشانه های آن بودند. تحت تأثیر تهاجمات دشمن و شکست های غیرقابل انکار نیروهای مردمی، بخش بزرگی از کسانی که قبلاً رهرو اندیشه های مارکسیستی بودند، راه ارتداد در پیش گرفته و در مقابل هجوم ایدئولوژیک دشمن جبهه به زمین سائیدند. اینها کسانی بودند که خود با اشاعه اندیشه های یأس آلود و با اعمال خود، در طولانی تر کردن آن شرایط زمستانی نقش ایفاء نمودند. اما در پس همه نامردمی ها، همه شکست ها و بر زمینه شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم و وجود سابقه تئوریک و تجربه های از یادرفتنی، ما امروز می بینیم که نسل جدیدی پا به عرصه عمل گذاشته است که حضور اش را دیگر نمی توان پنهان ساخت. شاید این اولین جوانه های بهاری است که سال هاست که مبارزین این سرزمین جهت فرا رسیدن اش می کوشند. بهاری که شور زندگی آورده است. بهاری که بهار و بهاران آزادی را نوید می دهد.

نگاهی به برخی اخبار

● کمال دانشیار، رئیس کمیسیون انرژی مجلس شورای اسلامی اعلام کرد که: تا امروز (در ۸ سال گذشته) نزدیک ۳۲ میلیارد دلار قرارداد بیع متقابل امضا شده است در حالی که ما باید به دنبال راه حل های جدیدی باشیم. وی با تأکید بر درستی قراردادهایی که بخشی از کار به شرکت های داخلی واگذار می شود در بیان نمونه ای از عدم رعایت قانون "حداکثرکردن ساخت داخل" در پروژه های پارس جنوبی، افزود: بخش لوله گذاری در دریا برای فاز ۸ به شرکت صدرا داده شد و لوله گذاری فازهای ۶ و ۷ به شرکت مهندسی و ساخت تأسیسات دریایی ایران. شرکت "استات اویل" در یک اقدام بی سابقه و اعلام عدم توانایی شرکت ایرانی در اجرای به موقع پروژه، پس از شش ماه مذاکره، کار را از شرکت ایرانی گرفت و خود، پروژه را به یک شرکت دیگر از کشور نروژ به نام شرکت "السیس" داد.

● بانک مرکزی در آخرین گزارش خود حجم کل

بدهی ها و تعهدات احتمالی کشور را حدود ۳۹ میلیارد دلار اعلام کرد. به نوشته روزنامه "همشهری"، در گزارش بانک مرکزی ذکر شده است که بدهی های قطعی خارجی کشور در سه ماهه سوم سال جاری ۱۴ میلیارد و ۲۹۷ میلیون دلار بوده است که این میزان شامل تعهدات احتمالی نمی باشد. در این گزارش آمده است که با احتساب تعهدات احتمالی از جمله اعتبارات اسنادی گشایش یافته که کالای آن هنوز حمل نشده و همچنین بهره های آینده، کل بدهی ها و تعهدات خارجی (قطعی و احتمالی) به ۱/۳۹ میلیارد دلار می رسد.

● به گزارش خبرنگار اقتصادی "مهر"، کارگران ادارات کل سازمان چای کشور در اعتراض به تصمیم دولت مبنی بر انحلال سازمان چای کشور و بیکاری عده کثیری از آنها با تجمع مقابل این سازمان خواستار رسیدگی مسوولان به وضعیت نابسامان خود شدند. در این تجمع، کارگران برعلیه انحلال سازمان چای و عدم رعایت صحیح قوانین و عدالت در خصوص نحوه بازخرید کارگران و عدم پرداخت حقوق و مزایای خود به طور کامل سخن گفتند.

● به گزارش سازمان ملل متحد، تولید تریاک که از خشخاش گرفته می شود، در سال گذشته در افغانستان ۱۷ درصد رشد داشته و به چهار هزار و دویست تن رسیده است. با این که آمریکا مدتهاست که این کشور را تحت اشغال نظامی خود در آورده، به گزارش "بی.بی.سی"، افغانستان هم اکنون بزرگترین تولیدکننده تریاک در جهان است. و نیروهای دولتی، برای جلوگیری از تولید و قاچاق مواد مخدر کاری انجام نداده اند.

● به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران، شش تن از ۱۳ کارگر مبتلا شده به بیماری سیلیکوز در یکی از کارگاه های سنگ کوبی ملایر در استان همدان جان خود را از دست دادند و ۷ تن دیگر در وضعیت بحرانی بسر می برند. بر اساس این گزارش، ۱۳ کارگر مذکور از سال ۷۹ از استان آذربایجان غربی برای کار به ملایر رفته بودند و در کارگاه سنگ کوبی مزبور، مشغول کار شده بودند.

● تلویزیون C.B.S آمریکا اعلام کرد، "ویلیام. اچ. تی. بوش"، عموی رئیس جمهور آمریکا، با خرید سهم در مؤسسه سیستم های حمایتی مهندسی "سنت لوئیس"، پول زیادی به جیب زده است. به گزارش همین تلویزیون، ماه گذشته نیز وی با فروش سهام در یک مناقصه دفاعی - که سود آن به دلیل جنگ عراق به سرعت رو به رشد بوده - ۴۵۰ هزار دلار نصیب خود ساخته است.

توضیح: آنچه که در زیر می خوانید متن صحبت های رفیق پولاد، از سوی چریکهای فدایی خلق، در مناظره ای با حسین باقرزاده (از طرفداران طرح فراندنم) است که در تاریخ ۵ مارس سال جاری، به دعوت اتاق "اتحاد سوسیالیست ها" در پلناک، انجام گرفت. نشریه "پیام فدایی" بدینوسیله، ضمن تشکر از برگزارکنندگان این جلسه، متن صحبت های این رفیق را که با برخی تغییرات نوشتاری به ویرایش درآمده است، در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

آیا

رفراندوم

راهکاری عملی است؟

همین جا لازم است تأکید کنم که کسانی که فراندنم را در شرایط حکومت مطلقه قابل اجرا نمی دانند و آنرا منوط به سرنگونی جمهوری اسلامی می کنند، چه خود بدانند و چه ندانند، پذیرفته اند که آنچه امروز در دستور کار نیروهای اپوزیسیون رژیم قرار دارد امر سرنگونی جمهوری اسلامی است- که علی الاصول و برعکس به اصطلاح راهکاری مثل فراندنم، مجری آن، خود جمهوری اسلامی نمی تواند باشد! بنابراین، ضروری است که همه نیروها را جهت در هم شکستن این مانع اصلی تحقق آزادی و دموکراسی، بسیج کرد.

با توجه به این توضیح، پس بحث اصلی با کسانی است که علیرغم سلطه سرکوبگرانه جمهوری اسلامی و همه تجربیات خونین ۲۶ ساله گذشته و به رغم مشاهده استبداد خونینی که این رژیم برقرار کرده، در قالب "پیشنهاد و درخواست" از این دیکتاتوری سفاک می خواهند که از خر شیطان پائین آمده و فراندنم مورد نظر آنها را پذیرفته و برگزار کند. پس اجازه بدهید که به همین امر بپردازیم و ببینیم که آیا "ولایت مطلقه فقیه"، یعنی دیکتاتوری بورژوازی وابسته حاکم، به چنین پیشنهاد و چنین راهکاری تن می دهد یا نه. آیا حاضر است جهت "تدوین قانون اساسی نوین" تغییر قانون اساسی فعلی- که توجیه گر همه جنایات اوست- را پذیرفته و به شکل گیری "مجلس مؤسسان"ی تن بدهد که با رأی "آزاد مردم" تشکیل شده و قرار است "نظام دلخواه" مردم را برقرار سازد!! فکر می کنم هر فردی با حداقل تجربه سیاسی نیز به این امر واقف باشد که قدرت های سیاسی حاکم، با توجه به ابزارهای اطلاعاتی گوناگونی که در دسترس دارند بهتر از هر نیرویی بر موقعیت واقعی خودشان در سطح جامعه آگاه هستند. بنابراین، در شرایطی که سردمداران جمهوری اسلامی به خوبی میدانند که فاقد هرگونه مشروعیت مردمی می باشند و خود طرفداران این به اصطلاح "راهکار" نیز از "بحران مشروعیت و مقبولیت" رژیم سخن می گویند، چطور ممکن است به همه پرسشی ای تن بدهند که شکست شان، از پیش، در آن محرز است. اگر جمهوری اسلامی می خواست نظر مردم را نسبت به خودش بداند و اگر می خواست اراده مردم را در این مورد بفهمد، در طول بیش از دو

این فراندنم در رابطه با اوضاع و احوال کشور می گویند که: "وضعیت خطیر کشور، نظم نوین جهانی در منطقه خاورمیانه" و ناکامی برنامه "اصلاح از درون"، تجدید نظر در "ساختار قدرت کنونی را اجتناب ناپذیر" ساخته است- چرا که با توجه به تجربه هشت سال گذشته، "با وجود قانون اساسی و ساختار کنونی، امکان اصلاح کشور، در هیچ جهتی متصور نیست". بنابراین فراخوان دهندگان فراندنم "در قالب پیشنهاد و درخواست"، فراندنم را "محمل مناسبی برای خروج کشور از گذرگاه بحرانی و ناپایدار کنونی" در نظر گرفته و این پیشنهاد را مطرح کرده اند. آنها بر اساس این پیشنهاد، خواهان یک "همه پرسی با نظارت نهادهای بین المللی" شده اند. همه پرسی ای جهت "تشکیل مجلس مؤسسان به منظور تدوین پیش نویس یک قانون اساسی نوین، مبنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های الحاقی آن" که با "رأی آزاد مردم" برگزار گردد.

در اینجا اما، این موضوع که چه کسی قرار است فراندنم مورد بحث را زیر نظر نهادهای بین المللی برگزار کند، روشن نیست. آیا منظور، رژیم جمهوری اسلامی است که فراخوان دهندگان فراندنم، در قالب "پیشنهاد و درخواست"، از او می خواهند به همه پرسشی تن داده و آنرا زیر نظر نهادهای بین المللی برگزار نماید و یا نیروی دیگری مورد نظر است!

با سلام خدمت همه رفقا و دوستان و با تشکر از دست اندرکاران اتاق که موافقین و مخالفین فراندنم که این روزها زیاد درباره اش صحبت می شود را به بحثی آزاد دعوت کرده اند. امیدوارم که در پرتو برخورد فعال تک تک رفقا و دوستان شاهد بحثی زنده و آموزنده در این رابطه باشیم.

در رابطه با موضوع جلسه یعنی این سوال که آیا فراندنم راهکاری عملی است؟ قبل از هر چیز باید بگویم که پاسخ به این سوال وابسته است به این امر که ببینیم فراندنم در چه شرایطی و برای رسیدن به چه خواستی و به وسیله چه نیرویی قرار است پیش برده شود.

روشن است که فراندنم به عنوان وسیله ای جهت فهم اراده مردم در مورد یک مسئله خاص، امری نیست که کسی با آن مخالفتی داشته باشد. به هر حال، این امر یکی از اشکال دموکراسی مستقیم است که در شرایط مشخص می تواند به کار آید. اما همانطور که گفتیم، باید دید این فراندنمی که امروز از آن صحبت می شود در چه شرایطی و جهت رسیدن به چه اهدافی مطرح می شود.

اگر به طور مشخص به "فراخوان ملی برگزاری فراندنم" که اساساً بحث امشب هم به همین دلیل طرح شده رجوع کنیم، می بینیم که فراخوان دهندگان

لاپوشانی نماید، تنها نشان می دهد که نه از موقعیت جهانی که در آن زندگی می کند اطلاعی دارد و نه شناختی درست از رژیم که آنرا به عنوان عامل همه بدبختی ها و رنج های خود معرفی می کند، دارد. این قدرت ها، تنها آن زمان به رژیم فشار می آورند که منافع شان ایجاب کند و یا وقتی که ببینند که کل سلطه شان به خطر افتاده است و یا بخواهند در رقابت با قدرت های بزرگ دیگر، جا پای وسیع تری به دست آورند. بنابراین، در شرایطی که شرط آزادی و تحقق دموکراسی در ایران، نابودی سلطه و هرگونه نفوذ همین قدرت های حامی دیکتاتوری حاکم می باشد، دل خوش کردن به فشارهای آنها، به معنی ندیدن واقعیت، و تبلیغ این امر، خاک پاشیدن به چشم مردم است. روشن است که نهادهای بین المللی هم که کاملاً به چنین قدرت هائی وابسته اند و در جهت منافع آنها گام برمی دارند، در صورتی که به نظارت از فراندمی هم دعوت بشوند، نظارت شان تا آنجا پیش می رود که منافع قدرت های بین المللی هدایتگر آنها ایجاب می کند.

اجازه بدهید که آنچه را که گفتم جمع بندی کنم. با توجه به آنچه که توضیح داده شد، روشن است که فراندم زیر نظر جمهوری اسلامی راهکاری غیرعملی است و اساساً بهتر است گفته شود که نمی توان آنرا راهکاری دانست که به مطالبات اصلی مردم ما تحقق می بخشد. و حتی اگر روزی رژیم به آن تن بدهد، جز وسیله ای در جهت تحکیم نظام ظالمانه موجود بکار نخواهد آمد و جز وسیله ای جهت بزک جمهوری اسلامی نخواهد بود و اگر در شرایطی خاص منافع قدرت های بزرگ و یا برخی از آنها ایجاب کند که تغییراتی در ساختار سیاسی موجود بدهند و سیاست های خود را از این طریق توجیه نمایند، در این صورت نیز چنین فراندمی جز وسیله ای جهت سرکوب مطالبات و خواست های مردم ما نخواهد بود. به این ترتیب، اگر بحث بر سر راه های تحقق مطالبات مردم و رسیدن به آزادی و دموکراسی است، چنین طرحی، کاملاً ذهنی و یک نوع مردم فریبی جدید و تلاش دیگری جهت خاک پاشیدن به چشم توده ها است.

ممکن است به ما گفته شود که برعکس این ادعا، ما رژیم را خیلی خوب هم می شناسیم ولی قصدمان این است که او را مجبور به عقب نشینی کنیم. و در بستر "مبارزات مردم" و "فشارهای بین المللی" فراندم را به او "تحویل" نمائیم.

بنابراین، جهت روشن شدن این ادعا اجازه بدهید که به همین موضوع بپردازم. فرض کنیم که در جریان اوج گیری مبارزات مردم، در سلطه استبداد حاکم شکاف ایجاد شد. با توجه به این واقعیت که یکی از نتایج سلطه طولانی یک دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهرآمیز، انباشته شدن انرژی های اعتراضی است و از آنجا که به همین دلیل ما با یک پتانسیل خیزشی شدید در بطن جامعه مواجه ایم؛ روشن است که هرگونه شکافی در سلطه دیکتاتوری حاکم با جاری شدن سیل بنیان کنی همراه خواهد بود؛ سیلی که در جریان حرکت خود، جمهوری اسلامی را در آستانه سقوط قرار خواهد داد. اگر همین واقعیت را بپذیریم- که صحت آن را صدها فاکت از زندگی و مبارزه مردم به اثبات رسانده- پس روشن است که با جاری شدن سیل مبارزات مردمی و بالاگرفتن فریاد خشم و نفرت مردم از رژیم که در ۲۶ سال گذشته هر صدای مخالفتی را در گلو خفه ساخته و هر اعتراض برحق را وحشیانه سرکوب نموده، در آن شرایط مردم به کمتر از سرنوشتی قطعی رژیم به چیزی تن نمی دهند و با هر شعاری که به نوعی سلطه رژیم را به رسمیت می شناسد به مخالفت برمی خیزند. تجربه مبارزات سال های ۵۶ و ۵۷ که به قیام بهمن انجامید در این زمینه مملو از نمونه است. مگر فراموش کرده ایم که چگونه مردم بپاخاسته، "بختیار" را به عنوان نوکری بی اختیار مجبور کردند که از مرز "بازرگان" بگذرد؟!

از آنجا که در استدلال طرفداران فراندم، روی تضادهای بین المللی و نظارت نهادهای بین المللی هم تأکید می شود، لازم است در همین جا به این موارد نیز اشاره کنم. تجربه نشان داده که در ۲۶ سال گذشته، قدرت های بزرگ، خود از حامیان اصلی جمهوری اسلامی و از عوامل اصلی تداوم حیات آن بوده اند. کسی که این واقعیت را انکار کند و یا به هر دلیلی آنرا

دهه مردم ما به شکل های مختلف این نظر را بیان کرده اند و این اراده را به نمایش گذاشته اند. اگر از ده ها تظاهرات و شورش مردمی و هزاران برخورد فردی برعلیه رژیم بگذریم؛ اگر ده ها جنبش مسلحانه و قهرآمیز و عدم شرکت مردم در نمایشات انتخاباتی رژیم را هم در طول این سال ها مطرح نکنیم و تنها به تجربه تحریم گسترده انتخابات قبلی که دیگر غیرقابل انکار است توجه کنیم (امری که خود مطبوعات رژیم از آن به عنوان نوعی "فهر ملی" نام بردند) می بینیم که همین امر، فقدان مقبولیت مردمی رژیم را با آشکاری به نمایش گذاشت. از سوی دیگر، مگر این دیکتاتوری لجام گسیخته که در ۲۶ سال گذشته از هیچ جنایتی در حق مردم ما دریغ نورزیده، اساساً به همین خاطر به اعمال زور متوسل نمی شد و نمی شود که اراده مردم ما را جهت رسیدن به آزادی سرکوب کند؟ مگر این همه شکنجه و اعدام، این بساط دار و تازیانه علنی جهت حفظ رژیم نبوده که پیشیزی برای اراده مردم ارزش قائل نیست! چنین رژیم با چنین مشخصاتی چرا باید به درخواست فراندم جهت تعیین "نظام دلخواه" مردم تن بدهد و خود به دست خود، خود را نفی کند!! براستی چرا؟ و آیا همین واقعیت ثابت نمی کند که اگر هم روزی به چنین کاری تن داد قصد دارد صندوق های چنین همه پرسی را به وسیله ای جهت تحکیم سلطه خودش و اربابان اش تبدیل نماید و با نمایش آراء ساختگی، چهره خونین و وجود نامشروع خود را که به اعتبار سال ها مبارزه و تحمل رنج و شکنجه از طرف نیروهای مردمی حاصل شده است را بار دیگر تطهیر نموده و با چنین نمایش مسخره ای خود را بزک نماید.

آیا با توجه به این واقعیت، طرفداران فراندم- یعنی آنها که در خیال خود جمهوری اسلامی را به عنوان مجری همه پرسی کذایی در نظر می گیرند- را نباید در بهترین حالت ساده اندیشانی فهمید که علیرغم همه ادعایشان، هیچ شناختی از جمهوری اسلامی و واقعیات حاکم بر ایران ندارند؟!

نگاهی به طبیعت رنگارنگ فراخوان دهندگان و حامیان این به اصطلاح راهکار هم لازم است و نشان می دهد که اکثر آنها در ۷ سال گذشته به نوعی طرفدار "پروژه کلان اصلاحات" خاتمی بودند. پروژه ای که از سوی سردمداران جمهوری اسلامی جهت به انحراف کشاندن مبارزات مردم و فریب و تحمیق آنها سازمان یافت. بر اساس این پروژه تلاش شد تا خاتمی به عنوان انتخاب مردم و ناجی آنها جلوه داده شده و افسانه اصلاح طلبی رژیم از درون اشاعه داده شده و بر علیه انقلاب و سرنگونی تبلیغ شود. رژیم با توسل به این پروژه کوشید مردم را به مبارزات جناح های درونی خود دلخوش کرده و با در زاویه قرار دادن افکار انقلابی و طرفداران سرنگونی رژیم، جهت بقای خودش زمان بخرد. با روشن شدن شکست این پروژه - امری که فراخوان دهندگان فرزندم نیز به آن معترف هستند - بخشی از همان نیروهایی که در ۷ سال گذشته بر طبل اصلاح طلبی رژیم می کوبیدند، حال ندای فرزندم سر داده اند. آنها، با اشاعه این توهم که تحقق مطالبات مردم از طریق راهکارهای مسالمت آمیز امکان پذیر است، خاک به چشم مردم می ریزند و آنها را از انقلاب به عنوان تنها راه رسیدن به آزادی می ترسانند. در حالی که تجربه ۲۶ سال سلطه خونین جمهوری اسلامی به عینه نشان داده که برای رسیدن به آزادی و دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم، هیچ چاره ای جز سرنگونی جمهوری اسلامی و هیچ راهی جز انقلاب توده ها - که طبیعتاً با قهر توأم است - وجود ندارد. بنابراین، از این زاویه، تلاش در جهت سیطره گفتمان فرزندم، تلاش آگاهانه ای است جهت به عقب صحنه بردن گفتمان ضرورت سرنگونی رژیم از طریق انقلاب به عنوان تنها راه تحقق آن.

حال که این "فراخوان" را - که در واقع نه ارائه دهنده راهی جدید بلکه دعوت کننده مردم به حرکت در بن بست حاکم بر گرایشات فرمیستی است - از جنبه های مختلف بررسی کردیم و سترونی چنین راهکاری را نشان دادیم، اجازه بدهید که کمی هم در مورد دلایل طرح این چنین این مسئله و چرایی بحث های وسیعی که ایجاد کرده صحبت کنم. می دانیم که در سال های گذشته نیز، مسئله فرزندم به شکل های

مختلف و از سوی نیروهای گوناگون و با انگیزه های متفاوت مطرح شده بود ولی این امر هیچگاه به وسعت کنونی موضوع مباحثه قرار نگرفته و به چنین "هم صدائی" ها، "هم سخنی" ها و "ائتلاف" هایی منجر نگردید. در حالی که اینبار، با اعلام فراخوان فرزندم از سوی تعدادی از رهبران تشکل دانشجویی دوم خردادی تحکیم وحدت و افرادی چون "سازگارا" که نقش اش در سازماندهی سپاه پاسداران غیرقابل انکار است، ما شاهد ائتلاف نیروهای ناهمگونی چون سلطنت طلب و جمهوری خواه و اصلاح طلب دوم خردادی و غیره هستیم. در شرایطی که می دانیم که سلطنت طلبان، با توجه به وابستگی آشکار شان به امریکا، قاعداً بدون اجازه و اشاره ارباب تن به چنین کارهایی نمی دهند، بنابراین، نفس حضور وسیع و دفاع دو آتش سلطنت طلبان در این رابطه خود بیانگر چراغ سبزی است که از سوی محافل قدرتمندی در امریکا در این مورد داده شده است. می دانیم که امریکا، در چارچوب طرح خاورمیانه بزرگ خود، در تلاش است تا ساختار سیاسی کشورهای خاورمیانه را در جهت منافع خود و البته با توجیه "گسترش دموکراسی" و "آزادی" در آنها دوباره شکل داده و به این ترتیب، با گسترش حوزه نفوذ خود، بخش هر چه بزرگ تری از بازارهای منطقه را به خود اختصاص داده و منابع طبیعی آنرا در جهت منافع خود سوق دهد. شاید به همین دلیل هم هست که فراخوان دهندگان فرزندم از "وضعیت خطیر کشور، نظم نوین جهانی در منطقه خاورمیانه" سخن می گویند و تلاش می کنند که خود را برای چنین موقعیتی آماده سازند. به واقع، وحدت سلطنت با امثال سازگارا به عنوان یکی از مسئولین سپاه پاسداران که این روزها در امریکا از سوی نئومحافظه کاران حسابی استقبال شده و تریبون در اختیارش قرار میگیرد* یکی

* همانطور که توضیح داده شد، این بحث در جریان مناظره ای در پالتاک با آقای حسین باقرزاده، مطرح شد. آقای باقرزاده از این حرف من در باره سازگارا که "این روزها در امریکا از سوی نئومحافظه کاران حسابی استقبال شده و تریبون در اختیارش قرار می گیرد" این برداشت را ارائه دادند که مثل اینکه تأکید من بر سفر سازگارا به امریکا

از آلترناتیوهای است که امریکا جهت پیشبرد سرمایه های خود در ایران در پیش گرفته است.

اجازه دهید که نظراتان را به اظهارنظر "مایکل لدین"، یکی از ایران گیتی های معروف و یکی از نئومحافظه کارهایی که از سیاست تغییر رژیم ایران حمایت می کند، جلب کنم. او می گوید: "یک فرزندم کشوری از سوی تعداد زیادی رهبران صاحب حیثیت" پیشنهاد شده که یکی از حامیان اش "مؤسس سپاه پاسداران" یکی از اعضای تیم خمینی، محسن سازگارا، است."

روشن است که وقتی که بخشی از هیئت امریکا جهت تغییر توازن قوای موجود و به دست آوردن بیشترین سهم از بازار و منافع در ایران و عقب زدن رقبای امپریالیست خود در حال تدارک تغییر رژیم ایران است، از هر وسیله ای جهت تدارک ملزومات عملی آن استفاده کرده و یا از حالا آنرا تدارک ببیند. به همین دلیل هم، نباید دموکراسی خواهی امروزی کسانی که سابقه زشتی در امر دموکراسی دارند را، زیاد جدی گرفت. مسئله این است که بخشی از هیئت حاکمه امریکا برنامه هائی برای ایران دارد که اپوزیسیون سازی و این برنامه ها را به نام مردم ایران جا زدن یکی از ملزومات پیشرفت چنین برنامه هائی است. بی دلیل نیست که به دنبال انتخاب مجدد بوش و برجسته شدن مسئله ایران، یکباره شاهد اوج گیری طرح فرزندم می شویم. دلیل گستردگی حمایت از طرح فرزندم را در این رابطه باید دید و البته این امر هیچ ربطی به نیت برخی از کسانی ندارد که از سر ناآگاهی بر پای طرحی امضاء گذاشته اند که ممکن است فردا به عنوان سند اسارت شان به کار آید.

می باشد و به همین دلیل هم مطرح کردند که او به امریکا نرفته است. در حالی که بحث من بر سر سفر سازگارا به امریکا نبود بحث بر سر استقبال محافظی از هیئت حاکمه امریکا از این شخص در رابطه با طرح "فرزندم" و از این رو، قراردادن تریبون در اختیار وی، می باشد.

مبارزه طبقاتی و جنگ خلق در نپال

پالین

ژانویه ۲۰۰۵



طی تقریباً دو دهه گذشته و به طور مشخص، پس از فروپاشی "شوروی" و کارزار ایدئولوژیکی که از سوی بورژوازی جهانی بر علیه کمونیسم به راه افتاده، جنبش کمونیستی در سطح بین المللی با یک بحران عمومی روبرو گردیده است؛ بحرانی که آثار انکارناپذیر آن را در حوزه نظری و در عرصه پراتیک مبارزاتی به وضوح می توان مشاهده کرد. به موازات همین بحران، و به طور طبیعی، ما همچنین شاهد افت و نزول و حتی از هم پاشی بسیاری از جنبش های انقلابی و رهاییبخش در سرتاسر جهان بوده ایم. با این وصف، همان طور که آموزگاران و رهبران جنبش کمونیستی به درستی مطرح کرده اند، در هر یک از جوامع طبقاتی، روند مبارزه طبقات فرودست و تحت ستم در مقطعی ممکن است رکود پیدا کند، اما هرگز متوقف نخواهد شد. چرا که مبارزه میان طبقات اجتماعی از تضاد آشتی ناپذیر میان این طبقات و از تناقضات درونی خود نظام های طبقاتی نشأت گرفته و ریشه در بنیان های استثمارگرانه و ظالمانه خود این نظام ها، دارد. دقیقاً به همین دلیل نیز، تضادها و تناقضات ذاتی و درمان ناپذیری که در بطن نظام سرمایه داری جهانی عصر حاضر (یعنی امپریالیسم) نهفته است پیوسته و به ناگزیر شعله های مبارزه و پیکار آشتی ناپذیر طبقاتی را در اقصی نقاط جهان برمی افروزد و جلوه های متنوع و گوناگونی از استمرار روند مبارزه طبقاتی را به منصف ظهور درمی

آورد. مبارزه مسلحانه انقلابی توده های محروم و به پا خاسته نپال بر علیه سلطه امپریالیسم و رژیم وابسته حاکم بر این کشور، جلوه ای است از تداوم همین روند. آنچه که در زیر می خوانید نگاهی است فشرده و مختصر به روند مبارزه طبقاتی و تحولات سیاسی جاری در نپال.

نگاهی به وضعیت اقتصادی - اجتماعی نپال

نپال کشور کوچکی است در آسیای جنوبی با مساحتی معادل ۱۴۰ هزار و ۸۰۰ کیلومتر مربع که از شمال با چین و از جنوب با هند در مجاورت قرار دارد. جمعیت نپال کمی بیش از ۲۷ میلیون نفر و نرخ



پیدا می کنند زنانی هستند که در سنین زیر ۱۴ سال به ازدواج های اجباری و از پیش تعیین شده، تن در می دهند. (بونسف)

نگاهی به اوضاع سیاسی در نپال

برای دومین بار در تاریخ سیاسی معاصر نپال، برخی از اعضاء رهبری حزب کمونیست مائوئیست نپال (CPN-M) شرایط حاکم بر این کشور را آماده آغاز و برپایی مبارزه مسلحانه و حفظ و تحکیم این شیوه از مبارزه، ارزیابی نمودند (در ادامه این نوشته به نخستین دور از این گرایش خواهیم پرداخت).

در سال ۱۹۹۶، حزب کمونیست مائوئیست نپال تیم های فرهنگی متعددی را به روستاهای این کشور اعزام نمود تا دهقانان محروم این مناطق را برای مقابله با مقامات محلی، و همچنین برای برپایی امکاناتی نظیر جاده، پل و آبریز و غیره، سازماندهی نمایند. به دنبال این اقدام، دولت نپال سلسله ای از

تقریباً ۶۰ درصد جمعیت کشور از سواد خواندن و نوشتن محروم می باشند.

اقتصاد نپال وسیعاً تحت کنترل هند قرار دارد. دولت هند، با چپاول منابع طبیعی نپال، با تحمیل قراردادهای تجاری ناعادلانه و با استثمار میلیون ها تن از دهقانان نپال، کنترل گسترده ای بر اقتصاد این کشور دارد. در حال حاضر، قریب به ۷ میلیون تن از دهقانان نپال به ناچار از مرزهای هند عبور نموده و در بدترین شرایط در خاک این کشور امرار معاش می نمایند. یک سوم کل اراضی نپال در دست ۶ درصد از جمعیت این کشور قرار دارد. و این در حالی است که ۴۰ درصد از جمعیت نپال، تنها به ۹ درصد از زمین های زراعی این کشور دسترسی دارند.

بسیاری از مراکز اقتصادی در نپال، توسط سرمایه داران هندی اداره می شوند و بخش اعظم زمین های زراعی و حاصلخیز این کشور تحت مالکیت زمینداران هندی قرار دارد. بخش صنعتی اقتصاد نپال ۵ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می دهد و ۲ درصد نیروی کار این کشور را به اشتغال درمی آورد. زنان کارگر در این موسسات تولیدی، علاوه بر استثمار نیروی کارشان، اغلب مورد سوءاستفاده های جنسی نیز واقع می شوند. بیش از ۵۰ درصد نیروی کار در نپال بیکار و یا در جستجوی کار بسر می برند. (سازمان ملل، ۲۰۰۴) (بانک جهانی، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۳)

در غرب این کشور، سیستم بیگاری در ازای بدهی (Bonded Labour) همچنان پابرجاست. طبق گزارش "سازمان بین المللی کار"، گروه های مافیایی تجارت انسان سالانه بین ۵ تا ۷ هزار دختر نپالی را روانه فاحشه خانه های هند ساخته و آنها را مورد بهره کشی جنسی قرار می دهند. ۴۰ درصد از زنانی که شانس گریز از یک چنین سرنوشت خفتباری را

رشد آن ۲،۲۳ درصد می باشد. گروه های قومی نپال را به طور عمده "برهن"ها، "چه تری"ها، "گورانگ"ها، "ماگار"ها، "تمانگ"ها، "رای"ها، "لیمبو"ها، "شرپا"ها، "تارو"ها و ... تشکیل می دهند.

جمعیت نیروی کار نپال بالغ بر ۱۰ میلیون نفر می گردد که از این تعداد، ۸۱ درصد در بخش کشاورزی، ۳ درصد در صنایع، و ۱۶ درصد در بخش خدمات متمرکز می باشند. بیش از ۴۲ درصد جمعیت نپال زیر خط فقر بسر می برند و بیش از ۶۸ درصد نوزادان این کشور در بدو تولد، می میرند. درآمد سرانه در نپال ۲۱۰ دلار می باشد و این در حالی است که درآمد سرانه در بنگلادش معادل ۳۵۰ دلار و در هند ۴۳۰ دلار می باشد. ۸۵ درصد مردم نپال در مناطق روستایی زندگی می کنند و از دسترسی به برق، آب لوله کشی و ابتدایی ترین امکانات بهداشتی محروم می باشند. البته باید یادآور شد که کشور نپال، با برخورداری از کوهستان های مرتفع و رودخانه های موجود در آن، از حیث منابع طبیعی آب، یکی از غنی ترین کشورهای جهان به شمار می رود به طوری که ظرفیت تولید برق در این کشور با استفاده از همین منابع، برابر است با کل ظرفیت تولید برق در سه کشور آمریکا، مکزیک و کانادا. در سال ۱۹۹۶، معاهده "ماهاکالی" عملاً دست دولت هند را باز گذاشت تا این منابع طبیعی آب را به غارت ببرد.

اگر چه مطابق محاسبات آماری، در نپال هر ۱۵ هزار و ۶۴۴ نفر، به یک دکتر دسترسی دارند اما در مناطق روستایی اساساً خبری از دکتر و دوا و درمان در کار نیست. سوء تغذیه در نپال به طور گسترده بیداد می کند و میانگین عمر افراد ۵۵ سال می باشد. امکانات آموزشی برای بخش اعظم توده های نپال موضوعی ناشناخته و امری دست نیافتنی ست به طوری که



روز زن

الکساندرا کولتای

فوریه ۱۹۱۳

برگردان به فارسی: الف. بهرنگ

"روز زن" چیست؟ آیا برگزاری روزی به نام "روز زن"، واقعا ضروری است؟ آیا "روز زن"، نوعی امتیاز به زنان بورژوا، به فمینیست ها و طرفداران حق رأی [برای زنان] محسوب نمی شود. آیا این روز، برای وحدت جنبش کارگری، زیان آور نیست؟

این سوالات کماکان در روسیه مطرح می گردند، هرچند که در خارج از کشور، چنین سوالاتی دیگر به گوش نمی رسند. در واقع، جریان زندگی ی واقعی، پاسخ روشن و گویایی به این سوالات داده است.

"روز زن"، حلقه ئی است از زنجیره ی گسترده و نیرومند جنبش پرولتری زنان. ارتش منظم و سازماندهی شده ی زنان، هر سال وسعت می یابد. ۲۰ سال قبل، اتحادیه های کارگری، تنها، دسته های کوچکی از زنان کارگر را در خود جای داده بودند که در اینجا و آنجا و به طور پراکنده در درون صفوف حزبی کارگران، پخش شده بودند... [در حالی که] امروزه، اتحادیه های کارگری انگلستان بیش از ۲۹۲ هزار عضو زن دارند. در آلمان حدودا ۲۰۰ هزار زن در جنبش اتحادیه های کارگری و ۱۵۰ هزار زن در حزب کارگری این کشور، فعالیت می کنند. در اتریش ۴۷ هزار تن از زنان در اتحادیه های کارگری و تقریبا ۲۰ هزار زن در حزب، حضور دارند. همه جا، از ایتالیا

و مجارستان و دانمارک، تا سوئد و نروژ و سوئیس، زنان طبقه ی کارگر، خود را سازماندهی می نمایند. هم اکنون، ارتش سوسیالیستی ی زنان، تقریبا ۱ میلیون عضو دارد. و این نیروئی ست بس عظیم! نیروئی که وقتی بحث هزینه ی زندگی، بحث بیمه ی زایمان، بحث کار کودکان و قوانین حمایت از کار زنان را به میان می کشد، قدرت های حاکم بر این جهان نمی توانند و قادر نخواهند بود که آن را نادیده بگیرند.

روزگاری، مردان کارگر بر این باور بودند که آنها، خود به تنهایی، باید بار مبارزه علیه سرمایه را بر دوش بکشند؛ که آنها، خود به تنهایی و بدون همیاری زنان هم طبقه شان، باید با "جهان کهنه" درافتند. اما به موازات ورود زنان طبقه ی کارگر به درون صفوف انسان هایی که نیروی کار شان را می فروشند- زنانی که اجبارا به واسطه ی نیاز، و به این دلیل که همسران و یا پدران شان در بیکاری بسر می برند به بازار کار رانده شده اند- مردان کارگر به این واقعیت پی بردند که تنها گذاشتن و رهاکردن زنان در "ناآگاهی ی طبقاتی"، عملا به اهداف مبارزاتی ی خود آنها آسیب رسانده و مانع از تحقق آن اهداف می گردد. [چرا که] هرچه صفوف نیروهای مبارز آگاه گسترده تر، امکان پیروزی نیز بیشتر خواهد بود. برآستی، زنی که صبح تا شب در آشپزخانه کار می کند؛ زنی که از هیچ حقی در جامعه، از هیچ حقی در دولت و از هیچ حقوقی در خانواده برخوردار نیست، چه حد آگاهی ی طبقاتی می تواند کسب کند؟ او در یک چنین شرایطی، اصلا قادر نیست "فکر و عقیده" ئی از خود اش داشته باشد! [چرا که] همه چیز به اراده و تحت فرمان پدر یا همسر، انجام می گیرد....

عقب مانده گی و بی حقوقی ی زنان، انقیاد آنان و بی تفاوتی شان نسبت به مسائل، نه تنها سودی به حال طبقه ی کارگر ندارد، بلکه اساسا و به طور مستقیم برای این طبقه، زیانبار است. اما زنان کارگر را چگونه باید به درون جنبش ترغیب نمود، آنان را چگونه باید بیدار و آگاه ساخت؟ سوسیال دمکراسی در خارج از کشور راه حل درست را بلافاصله پیدا نکرد. سازمان های کارگری درهای خود را به روی زنان باز گذاردند، اما با این وجود، تعداد اندکی وارد این سازمان ها شدند. چرا؟ به این دلیل که طبقه ی کارگر در ابتدا به این نکته توجه نداشت که یک زن کارگر، از نقطه نظر حقوقی و اجتماعی، محروم ترین عضو طبقه ی کارگر است. و نیز این که، برای آن که بتوان در دل و جان او اثر گذارد، باید برخوردی ویژه با او

داشت؛ باید با کلامی با او سخن گفت که برای او به عنوان یک زن، کلامی قابل فهم و آشناست. البته در ابتدا، کارگران بلافاصله قادر به درک این واقعیت نبودند که در این دنیای مملو از بی حقوقی و استثمار، زن نه فقط به عنوان فروشنده ی نیروی کار اش، بلکه علاوه بر آن، به عنوان یک مادر، به عنوان یک زن... تحت ستم و سرکوب واقع می گردد. اما هنگامی که حزب سوسیالیستی کارگران به این واقعیت آگاهی حاصل کرد، شجاعانه و بدون ملاحظه کاری، از هر دو زاویه به دفاع از حقوق زنان برخاست- یعنی هم از زاویه ی یک کارگر مزدبگیر، و هم به عنوان یک زن، یک مادر. در همین راستا، سوسیالیست های هر کشور، مطالبه ی قوانین حمایتی ی ویژه در ارتباط با کار زنان، برقراری بیمه های اجتماعی برای مادران و کودکان، حقوق سیاسی برای زنان و دفاع از منافع آنان را آغاز نمودند. و در این مسیر، هر قدر که احزاب کارگری- و متقابلا خود زنان کارگر- نسبت به این زاویه ی دوم درک و برخورد روشن تری پیدا کردند، زنان کارگر نیز به همان اندازه با تمایل و رغبت بیشتری به این احزاب روی آورده و بیشتر به این نکته پی بردند که احزاب مزبور، مدافعان واقعی ی آنان می باشند، و نیز این که، طبقه ی کارگر در جهت نیازها و خواست های عاجل و ویژه ی آنان نیز، مبارزه می کند. و در این میان، خود زنان کارگر، به طور منظم و آگاهانه، تلاش های ارزنده ای در اثبات این امر، به عمل آورده اند. اکنون، بار اصلی ی جذب هرچه بیشتر زنان کارگر در درون جنبش سوسیالیستی بر دوش خود زنان می باشد. هر یک از احزاب سوسیالیستی ی کشورهای مختلف جهان، در درون خود، کمیته ها، هیئت ها و دفاتر ویژه ی زنان را دایر نموده اند. این کمیته ها، در میان آن دسته از زنان که بخش بزرگی از آنان هنوز از آگاهی سیاسی برخوردار نیستند، فعالیت کرده و آنان را آگاه ساخته و سازماندهی می نمایند. این کمیته ها همچنین مقولات و مطالباتی که به طور اخص به وضعیت زنان مربوط می شود را مورد بررسی قرار می دهند- مقولات و مطالباتی نظیر برقراری قوانین حمایتی و امتیازهای ویژه برای مادران باردار و شیرده، برقراری ضوابط و آئین نامه های قانونی در ارتباط با کارگران زن، مبارزه با تن فروشی و مرگ و میر نوزادان، مطالبه ی حقوق سیاسی برای زنان، بهبود وضع مسکن، مبارزه با افزایش هزینه ی زندگی و غیره.

بنابراین، زنان کارگر، به مثابه اعضاء حزب، در عین حال که در جهت اهداف طبقاتی عام و مشترک طبقه کارگر می جنگند، در همان حال نیز، نیازها و مطالبات

که زاینده گان و خالقان آینده اند، خواهان ملاحظات ویژه نسبت به وضعیت خود و فرزندان مان هستیم و خواستار برقراری حقوق حمایتی ی ویژه از سوی دولت و جامعه، می باشیم.

فمینیست ها برای برخورداری از حقوق سیاسی مبارزه می کنند. اما در اینجا نیز مسیر و راه ما از آنها، جداست. برای زنان بورژوا، حقوق سیاسی صرفا وسیله ئی ست تا با آن در جهانی که بنیاد اش بر بهره کشی و استثمار توده های کارگر بنا گردیده است، امورات خود را راحت تر و مطمئن تر هموار ساخته و پیش برند. در حالی که برای کارگران زن، حقوق سیاسی گامی ست در راه سخت و پرسنگلاخی که به حاکمیت و اقتدار مورد نظر نیروی کار، منتهی خواهد شد. مسیر مبارزاتی ی کارگران زن و بورژواهای طرفدار حق رأی، دیرزمانی ست که از هم فاصله گرفته اند. در واقع، بین اهداف و چشم اندازهای مبارزاتی ئی که جریان زندگی ی اجتماعی ی این دو در برابر آنان قرار داده است، اختلاف بسیار عظیمی وجود دارد. بین منافع یک کارگر زن و منافع یک خانم مالک، بین یک خدمتکار و زنی که ارباب اوست، تضاد فوق العاده ئی وجود دارد... هیچ نقطه ی اتفاقی، هیچ مصالحه ئی و هیچ نوع همسویی بین این دو، نه وجود دارد و نه می تواند به وجود آید.

بنابراین، مردان کارگر، نه از برگزاری روز ویژه ئی به نام روز زن، نه از کنفرانس های ویژه ی زنان و نه از نشریات مختص به آنان، نباید وحشت به دل راه دهند. هر شکل خاص و ویژه ئی از فعالیت در میان زنان طبقه ی کارگر، در واقعیت امر، وسیله ئی ست برای برانگیختن آگاهی زنان کارگر و کشاندن آنان به سوی صفوف انسان هایی که برای آینده ئی بهتر می جنگند... روز زن، و کار و تلاش سخت و توانفرسایی که در راستای برانگیختن خودآگاهی ی کارگران زن به عمل آمده است، نه در جهت افتراق بلکه در خدمت به اتحاد طبقه ی کارگر قرار دارد.

باشد تا احساس شادببخش خدمت به اهداف طبقاتی ی عام طبقه کارگر، و در عین حال خدمت به مبارزه برای رهایی ی زن، الهام بخش زنان کارگر گردد تا روز زن را جشن بگیرند.

پراودا، شماره ۴۰
۱۷ فوریه ۱۹۱۳
سنت پترزبورگ



صحنه هایی از اعتصاب کارگران کارخانه های نساجی در شهر نیویورک - سال ۱۹۱۳

هدف کارگران زن، چیست؟ هدف آنها، نابودی و لغو تمامی ی امتیازاتی است که از روابط موروثی و یا از ثروت و دارائی افراد نشأت گرفته است. برای یک زن کارگر، این که آیا "سرور" مرد است یا زن، موضوعی ست علی السویه، [چرا که] او به همراه کل اعضاء هم طبقه اش قادر خواهد شد تا موقعیت خود را به عنوان یک کارگر، بهبود بخشد.

فمینیست ها همیشه و در همه جا خواهان حقوق برابر هستند. اما زنان کارگر در جواب می گویند: ما خواهان احقاق حقوق آحاد جامعه هستیم؛ مرد و زن. اما حاضر هم نیستیم از این واقعیت چشم ببوشیم که ما نه فقط کارگر و شهروند جامعه ایم، بلکه در عین حال، ما مادر ایم! و به عنوان مادران، به عنوان زنانی

خاص خود- به عنوان یک زن، به عنوان بانوی خانواده و به عنوان یک مادر- را مطرح ساخته و پیش می برند. حزب، از این مطالبات پشتیبانی نموده و برای تحقق آنها مبارزه می کند... [چرا که در واقع] خواست ها و نیازهای زنان کارگر، بخشی تفکیک ناپذیر از اهداف عام کارگری ست!



صحنه ای از راهپیمایی زنان کارگر در شهر نیویورک در جریان اعتصاب ۲۰ هزار نفری کارگران نساجی - ۱۹۰۹

در "روز زن"، زنانی که خود را سازماندهی کرده اند، برعلیه بی حقوقی خویش تظاهرات برپا می سازند. اما، برخی نیز خواهند گفت که چرا باید زنان کارگر را این طور از بقیه ی طبقه ی کارگر مجزا کرد؟ چرا باید روز به خصوصی تحت عنوان "روز زن" برپا کرد، اعلامیه های ویژه ای در رابطه با زنان کارگر نوشت، و میتینگ ها و کنفرانس های ویژه ی زنان طبقه ی کارگر برگزار کرد؟ آیا در تحلیل نهایی، این کارها نوعی امتیاز به فمینیست ها و بورژواهای طرفدار حق رأی [برای زنان] نیست؟

تنها، کسانی می توانند این گونه فکر کنند که قادر به درک اختلاف عمیق میان جنبش زنان سوسیالیست و بورژواهای طرفدار حق رأی، نیستند.

هدف فمینیست ها چیست؟ هدف آنها، این است که همان مزایا، همان قدرت و برتری، و همان حقوقی را در چارچوب جامعه سرمایه داری کسب نمایند که هم اکنون شوهران، پدران و برادران شان از آن ها برخوردار هستند.



صحنه ای از راهپیمایی زنان کارگر کارخانه های نساجی در شهر نیویورک در جریان اعتصاب سپتامبر ۱۹۱۰

عکس از مراسم بزرگداشت روز جهانی زن در شهر سنندج
برگرفته از سایت جامعه حمایت زنان



مصاحبه با فرمانده سانتیاگو

بقیه از صفحه ۱۹

پرسش: پس از راهپیمایی، کلنل "انورورا"
[خانم گلوریا آرناس آگیس Gloria Arenas
Agis, Coronel Aurora - مترجم] به
EZLN نامه ای نوشت. آیا این نامه خود او
بود، یا ERPI؟

پاسخ: در مورد تشکر و قدردانی این نامه از
EZLN اختلافی نداریم. با این وجود محتویات
این نامه بیش از هر چیز نشاندهنده شیوه بیان
خود رفیق است. اما در کلیت با مواضع نامه
موافقیم، از اینرو مشکلی وجود ندارد. البته ما
حتی می‌توانیم در مواردی نسبت به EZLN
بسیار انتقاد داشته باشیم. اگر کسی حق انتقاد از
EZLN را داشته باشد، مائیم، و یا به عبارتی
سازمان‌های مسلح مکزیک. به گونه‌ای که حتی
اعضای ETA [سازمان چریکی باسک - مترجم]
نمی‌توانند تصور می‌کنم که بهترین نقدها را می
توانند خود سازمان‌های انقلابی مکزیک ارائه
دهند. اما در سطح علنی، سازمان‌های مسلح
مکزیک، نشاندهنده احترام متقابل نسبت به
یکدیگر اند. این به آن مفهوم نیست که اختلاف
نظر وجود ندارد. حتی در میان افراد سازمان ما
میزان انتقاد متغیر است، برخی در نقد خود به
EPR و سازمان‌های دیگر، از جمله EZLN بسیار
سرسخت و برخی دیگر ملایم تراند. رفقای
هستند که در پذیرش این و آن امر کمتر مشکل
دارند. این جاست که باید به توافق برسیم. به
گمانم چنین پروسه‌ای در همه سازمان‌ها وجود
دارد.

از شما بسیار سپاسگزاریم.

- ۱- آپراتاید جنسی را محکوم می‌کنیم و خواهان
لغو کامل قوانین زن ستیز، مرد سالار و نابرابر در
جامعه هستیم.
- ۲- برسمیت شناختن حقوق برابر زن و مرد در
همه فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی.
- ۳- سنگسار کردن، خشونت بر زنان و قتل‌های
ناموسی را جنایت و وحشیگری علیه بشریت
می‌دانیم و آنرا محکوم می‌کنیم.
- ۴- آزادی‌های فردی، اجتماعی و مدنی مردم
محترم شمرده شود. پایمال شدن این حقوق به هر
بهانه‌ای جرم محسوب می‌گردد.
- ۵- تعیین حقوق و دستمزد برابر برای همه آحاد
جامعه اعم از زن و مرد.
- ۶- زنان خانه دار کارگر بیکار محسوب می‌شوند.
ما خواستار تأمین اجتماعی کامل، شامل بیمه
بیکاری، بیمه از کار افتادگی و بازنشستگی و
برخورداری از حقوق و مزایای برابر برای کلیه زنان
خانه دار هستیم.
- ۷- همسران و کودکان کارگران از شرایط
غیرانسانی که به آنها تحمیل شده به شدت رنج
می‌بریم. ما از اعتراض و مبارزه کارگران و خانواده
هایشان برای گرفتن حقوق‌های معوقه، افزایش
حقوق به نسبت تورم و رفاه خانواده‌های
کارگری و تأمین یک زندگی انسانی و مرفه
پشتیبانی می‌کنیم.

زنده باد جنبش برابری طلبانه زنان

زنده باد ۸ مارس

جامعه حمایت زنان

۱۸ اسفند ۸۳

توضیح: مطلب زیر، متن قطعنامه‌ای است که در
مراسم بزرگداشت روز جهانی زن در شهر سنندج،
صادر گردیده است. نشریه "پیام فدایی"- ضمن
دروود به تمامی زنان آزاده و مبارز ایران که به
اشکال و در سطوح مختلف بر علیه زورگویی‌ها و
ظلم و ستم و استثمار نظام سرمایه‌داری وابسته
حاکم بر ایران و رژیم حافظ آن؛ یعنی رژیم پلید
جمهوری اسلامی، مبارزه می‌کنند- متن این
قطعنامه را جهت اطلاع خوانندگان، درج می‌نماید.

قطعنامه ۸ مارس

روز جهانی زن در سنندج

۸ مارس روز جهانی میلیون‌ها انسان آزادیخواه و
برابری طلب است. جنبش زنان در این روز کیفر
خواست خود را علیه یک دنیا ستمگری، خشونت،
بی‌حقوقی و تبعیض و نابرابر طرح می‌کند و
دادخواست انسانی خود را بر علیه نظام سرمایه
داری بعنوان منشأ همه مشقات امروز جامعه
بشری و محافظان این نظام اعلام می‌دارد.

ما زنان و مردان شرکت کننده در مراسم ۸ مارس
همصدا با زنان و مردان معترض جهان خواست و
مطالبات خود را اعلام و برای تحقق آن مبارزه
می‌کنیم.



مصاحبه با فرمانده سانتیاگو

ارتش انقلابی خلق شورشی

Comandante Santiago
Ejercito Revolucionario del Pueblo Insurgente - ERPI

ترجمه: نادر ثانی

قسمت آخر

پرسش: شما به پرنسپ "رهبری مطیع" اعتقاد دارید. این پرنسپ چگونه در کار روزمره و در مناطق شما نقش ایفاء می کند؟

پاسخ: "رهبری مطیع" چیزی جز به اجراء آوردن پرنسپ تصمیم گیری خلقی نمی باشد. هرگاه جامعه ای شورشی به وجود آورده، و یا به تشکیل آن یاری رساندیم، این پرنسپ به اجرا درمی آید. در اینجا باید بگوئیم که منظور ما از "جامعه شورشی" چیست. یک جامعه شورشی، ناحیه و یا روستائی است که حداقل ۸۰ درصد از مردم آن، اهداف ما را قبول داشته و وابسته به سازمان ما باشند. زمانی که در ناحیه ای از حمایت در صدی کمتر و یا تنها کمی بیش از نیمی از مردم ناحیه برخوردار باشیم، از "جامعه شورشی" حرف نمی زنیم. در این صورت از "جامعه ای شورشی در حال بنا" حرف می زنیم. در چنین ناحیه ای رهبری ای که مطیعانه اداره ناحیه را در دست داشته باشد وجود ندارد و تنها صحبت از "کمیته مبارزه انقلابی" است. اگر در ناحیه ای حتی تنها یک خانواده وابسته به سازمان ما باشد، وظیفه این خانواده

از جمله آن است که مابقی جامعه را به مبارزه انقلابی جذب کند. این افراد باید در مبارزه برای تهیه آب و یا سایر چیزهای مفید برای جامعه فعال باشند. گذشته از این امر، چنین افرادی موظفند به رفقای مسلح که از این ناحیه گذر می کنند در تهیه غذا، اطلاعات و امنیت لازم یاری برسانند.

زمانی که بتوان به لحاظ کمی به سطح جامعه شورشی رسید، باید تلاش کرد تا به درجه ای از رشد کیفی دست یافت تا تصمیماتی که در جامعه گرفته می شوند توسط خود رفقا و سازمان بالغ، جلدی و مسئول اتخاذ شوند. تصمیماتی که با توجه به منافع اهالی روستا و منافع سازمان توسط روستا اتخاذ شوند و در خدمت شکل روستاهای همسایه باشند. وقتی چنین شرایطی حاکم بود، دیگر می توانیم پرنسپ "رهبری مطیع" را به کار ببریم. ولی موضوع بر سر این نیست که بیائیم و به یک خانواده ۲۰ نفری حالا کمی بیشتر یا کمتر بگوئیم که ما از آنها اطاعت خواهیم کرد. باید این روستا به اندازه کافی به آگاهی و رشد رسیده

باشد و با مقیاس و قضاوت رفقای مسئول منطقه باید اجرای قدرت در آن عملکردی منطقی داشته باشد.

بعد، طی تشریفات سیاسی - نظامی، سازمان با صفوف مسلح در مقابل ساکنان روستا ظاهر می شود. در چنین مراسمی همه، حتی کودکان نقاب بر چهره دارند. در مراسم، مسئولین سیاسی - نظامی منطقه حضور دارند و اسلحه به روستا تحویل داده می شود. مسئولیت سلاح ها به روستا واگذار شده، تنها رابطه ای تشکیلاتی با مسئولین روستا حفظ خواهد شد.

در چنین جامعه ای مسئول نظامی، سیاسی و مالی وجود دارد. فردی نیز مسئولیت کارهای اجتماعی را بر عهده خواهد داشت. در چنین جامعه ای کمیته های مشخص برای زنان، کودکان و نوجوانان و سالمندان وجود خواهد داشت. آری، در جامعه شورشی افراد بسیاری که عهده دار مسئولیت های گوناگون هستند انتخاب می شوند. وقتی روستا تصمیم به انجام کاری می گیرد و از طریق مسئولین، سازمان را در

جریان قرار می دهد. اگر این تصمیم با سیاست سازمان جور در نیاید، بحث می شود. ولی اگر با دیدگاه های کلی سازمان تضاد نداشته باشد، حتی اگر موضوع بر سر عملیات نظامی باشد، سازمان اطاعت می کند.

برای مثال می توان از کمین گذاری علیه ارتش، پس از قتل عام "ال چارکو" توسط نیروهای دولتی حرف زد. در این عملیات ۳۰ تن از سربازان کشته شدند. پس از قتل عام "ال چارکو" تصمیم بر این بود که از جانب ما عملیات مسلحانه ای به انجام نرسد.

این تصمیم را ما نگرفتیم، تصمیم روستاها بود. کمیته منطقه ای به خاطر مشکلاتی که می توانست به وجود بیاید، تصمیم گرفت اجرای عملیات سرکوب علیه نیروهای دولتی را به زمان مناسبی موکول کند. بعضی از رفقا علت را نمی فهمیدند و خواهان اجرای عملیاتی در همان منطقه بودند. اما وقتی رفقائی که در منطقه ساکنند می گویند نه، یعنی نه! تن دادیم و گفتیم چاره نیست! ولی روزی که از ما خواستند حالا عملیات بگذارید، سازمان



نتیجه این که ما می توانیم بر مشکلاتی که در جامعه به وجود می آیند چیره شویم. ولی خواست ما اجرای تصمیم روستاهاست. ولی نه هر روستائی. بلکه روستائی که به سطحی از سازمان سیاسی - نظامی رسیده باشد، که در آن قدرت به شکلی مسئولانه اعمال گردد.

ادامه مطلب در صفحه ۱۶

مردم درخواست می کرد و مردم از او می ترسیدند. در این زمان چند تن از افراد جامعه با سازمان ما تماس گرفتند و ما را در جریان امر گذاشتند. این فرد در مقابل شورای انقلابی توده ای روستا قرار گرفته و محکوم شد. در حضور والدین، برادرانش و بقیه اهالی روستا به او ابلاغ شد که به موجب تصمیم شورا و سازمان، او، هم از سازمان اخراج شده، و هم از روستا. به او اجازه داده شد برای دیدار با نزدیکان خود به روستا بیاید. اما اگر دست از پا خطا کند به جوخه اعدام سپرده خواهد شد. هم با خود او و هم با خانواده اش قرار گذاشته شد. تا به امروز او سر قرار ایستاده و به ملاقات خانواده اش می رود. به او عفو داده اند، ولی مشروط.

این مطلب بود که نیروهای دولتی را بر آن داشت تا از به انجام رساندن چنین تهاجمی چشم پوشی نمایند. هیچ خانه گردی و هیچ گروگانگیری ای به انجام نرسید و ما توانسته بودیم توجه سازمان های نظاره گر حقوق بشر را کسب کنیم.

پس در مواردی که سازمان سلاح در اختیار روستاها می گذارد، کوشش می کنیم که تا حد امکان مسئولانه باشد. مورد دیگری داریم. مورد مخالف را. رفیقی داشتیم که مسئول نظامی یک روستای کم یا بیش بزرگ در "گررو" بود. او بیش از حد مشروب می خورد و مست می کرد. این فرد دو دختر را زدید. هر وقت چیزی می خواست، از

حاضر و آماده بود. رفقای مسئول گفتند که این جا و آن جا نیاز به تقویت داریم. و رفقای چریک رفتند، بقیه رفقای میلشیا از روستاهای مختلف بودند. عملیات ساعت هفت صبح آغاز شد. در یک جاده اصلی، حدود ده کیلومتری مرکز بخشرداری. در این عملیات ۳۰ سرباز دولتی کشته شدند. واحد عقب نشینی می کند و ارتش با هلیکوپتر به محل می آید. اما هرگز چیزی نیافتند.

در این زمان مردم روستاها حتی آمادگی آن را داشتند تا "میزبان" خوبی برای نیروهای مهاجم دولتی که شاید برای انجام عملیات مجازاتی به روستاها حمله می کردند، باشند و شاید درک

توسط گروه های کوچک مسلحی که با سلاح های سبک و ابتدایی به طور همزمان در تاریخ ۱۶ فوریه ۱۹۹۶ مراکز دولتی و مقرهای پلیس را مورد حمله قرار دادند، به اجرا درآمد. مائوئیست های نپال، با حمله به مراکز پلیس و مقامات دولتی به طور عمده طی سال های نخست، توانستند یکسری سلاح های نظامی تهیه نموده و واحدهای مسلح هرچه بزرگ تری را سازمان دهند. مرحله دوم؛ مرحله توازن /ستر/تثریک خوانده می شود. این مرحله از انقلاب، در سال ۲۰۰۱ پشت سر گذاشته شد - هنگامی که بین دو نیروی متخاصم؛ یعنی بین نیروهای توده ای و نیروهای دشمن، توازن قوا به وجود آمد. در این مقطع، حزب کمونیست مائوئیست نپال تشکیل /رتش رهائیبخش خلق (PLA) را اعلام نمود. و این امر، در واقع، انعکاسی بود از یک جهش مبارزاتی؛ جهش از حیطه واحدهای چریکی صرف به عرصه بزرگ و گسترده ای چون برپاسازی یک ارتش انقلابی.

برقراری کنترل نظامی و اعمال رهبری سیاسی حزب در این مناطق نیز میسر گردید. یکی از نکات اساسی و مورد توجه حاکمیت توده ای نوین در این مناطق، مساله اصلاحات ارضی می باشد که تحت دو شعار عمده به پیش برده می شود: ۱- زمین از آن کسانی است که روی آن کار می کنند. ۲- برابری حق مالکیت برای زنان. از سال ۱۹۹۶ به این سو، مبارزه مسلحانه در نپال تقریباً به تمامی مناطق ۷۵ گانه این کشور سرایت پیدا کرده و گسترش یافته است. (Li Onesto)

طبق گزارش نشریه کارگر انقلابی (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا)، حزب کمونیست مائوئیست نپال امر انقلاب در این کشور را همچون یک "جنگ درازمدت" در نظر می گیرد که از سه مرحله گذر می کند: مرحله نخست از این جنگ درازمدت، دفاع /ستر/تثریک خوانده می شود. این مرحله از انقلاب

مبارزه طبقاتی و جنگ خلق در نپال

بقیه از صفحه ۸

عملیات های سرکوبگرانه را بر علیه این حزب و دهقانان ستمدیده و به پا خاسته این کشور به اجرا درآورد و شماری از کادرهای با سابقه حزب کمونیست مائوئیست نپال را به قتل رساند. با به قتل رسیدن کادرهای باتجربه و قدیمی این حزب، اکنون نسل جوان کادرهای حزبی می بایست جای خالی آنان را پر می کرد. طی این روند، به موازات پیوستن دهقانان به صفوف حزب، کاراکتر حزب نیز دگرگون گردید. به طوری که امروزه، حزب کمونیست مائوئیست و "ارتش خلق" نپال را عمدتاً توده های دهقان تشکیل می دهند. همزمان با بیرون راندن نیروهای پلیس و مرتجعین محلی از روستاها، امکان

اعتراض کارکنان بیمارستان های کانادا به سیاست های ضدکارگری دولت

از ماه سپتامبر تا کنون بیش از ۷۰۰ کارگر بیمارستان های استان آنتاریو که اعضای اتحادیه خدمات عمومی کانادا هستند اعتراضات پراکنده ای را علیه سیاست های جدید دولت سازمان داده اند. این کارگران با حمل پلاکارد و پخش اعلامیه در مقابل بیمارستان ها مردم را در مورد وضعیت دشوار کار و زندگی خود و دلایل اعتراض شان به دولت آنتاریو آگاه می کنند.

بهداشت و درمان در کانادا زیر نظر دولت می باشد و حقوق کارکنان بیمارستان ها را دولت پرداخت می کند. اما دولت محلی آنتاریو قانونی را تصویب کرده است که بر اساس آن بیمارستان ها موظف هستند که کارگران استخدامی را اخراج کنند و به جای آنها از کارگران قراردادی که در استخدام شرکت های خصوصی کاریابی هستند استفاده کنند. باید بدانیم که با اجرای این طرح جدید هیچ صرفه جویی نصیب دولت نخواهد شد. در حقیقت همان مقدار حقوقی را که دولت در حال حاضر به کارگران استخدامی دائم پرداخت می کند باید به شرکت های کاریابی بپردازد. شرکت های کاریابی نیز فقط بخشی از آن را به کارگران قراردادی پرداخته و باقیمانده را به جیب صاحبان شرکت می ریزند. بدین ترتیب، طرح دولت تنها در خدمت پُرکردن جیب شرکت های سرمایه داری خصوصی قرار دارد. مطابق این طرح، از یک طرف حقوق کارگران حدود ۲۵ درصد کاهش خواهد یافت و از طرف دیگر، کیفیت سرویس بیمارستان ها سقوط خواهد کرد.

کارگران برخی از بیمارستان ها علاوه بر حمل پلاکارد و پخش اعلامیه، دست به تظاهرات پراکنده زده اند. به عنوان مثال، ۱۰۰ نفر از کارگران بیمارستان ویلیام اولسون در شهر برمتن (واقع در استان آنتاریو) در ۲۶ نوامبر دست به تظاهرات زدند. تا کنون ۴۵ درصد کارکنان این بیمارستان اخراج شده اند و دولت قصد دارد که ۳۰۷ کارگر تمام وقت این بیمارستان را در طول ۲ سال آینده اخراج کرده و کارگران نیمه وقت قراردادی را جایگزین آنان کند.

از یکی از کارگرانی که جلوی یکی از بیمارستان های مرکز شهر تورنتو پلاکارد حمل می کرد سوال شد که اگر طرح جدید، نفع مالی به دولت نمی رساند و همان مقدار بودجه از طرف دولت صرف بیمارستان ها می شود، پس فایده این طرح برای دولت چیست؟ کارگر مزبور جواب داد که "هدف دولت جلوگیری از اعتصابات و مبارزات کارگری برای بهتر کردن شرایط کار و افزایش حقوق و همین طور ضعیف تر کردن اتحادیه ها است. در طرح جدید، شرکت های کاریابی، کار کثیف سرویس مبارزات کارگری را برای دولت انجام خواهند داد. اگرچه دولت هم تا کنون به خوبی از انجام این کار برآمده است."

دولت کانادا که قصد دارد در چند سال آینده بهداشت و درمان را کاملاً خصوصی کند، با اجرای این طرح جدید استخدامی، یک قدم به هدف اش نزدیک تر می شود. بیمارستان ها و کلینیک های نیمه خصوصی نیز به سرعت در حال ایجاد شدن هستند تا نقش بیمارستان های دولتی را هر چه بیشتر کم رنگ سازند.

→ مطابق گزارش بخش غیررسمی مرکز خدماتی سازمان حقوق بشر (INSEC - Informal Sector Service Centre)، در طول ۹ ماهی که از سوی رژیم حاکم در نپال وضعیت اضطراری اعلام گردید و ظاهراً در ماه آگوست ۲۰۰۲ به پایان رسید، هر ماه به طور میانگین ۴۰۰ نفر از توده های پیاخاسته نپال به قتل رسیدند. طی این مدت، اعمال شکنجه های وحشیانه، دستگیری های غیرقانونی و سر به نیست کردن بازداشت شدگان توسط نیروهای امنیتی رژیم نپال به طور گسترده ای افزایش یافت. تا جایی که حتی اعضای شاخه های محلی احزاب "چپ" نپال هم از گزند نیروهای سرکوبگر رژیم حاکم بر این کشور، در امان نمانده و شماری از آنان به قتل رسیدند. در ارتباط با فضای خفقان آور سیاسی در نپال، گزارشگران بدون مرز عنوان نمود که سال ۲۰۰۳ سالی شوم و ترسناک برای آزادی مطبوعات در کشور نپال بود. به طوری که شمار ژورنالیست هایی که در این سال در نپال بازداشت شدند بیش از هر کشور دیگر جهان می باشد. "موهان مینالی"، مدیر مرکز ژورنالیسم تحقیقی نپال (Nepal's Centre for Investigative Journalism)، در این رابطه می گوید: "ارتش اول مردم را به گلوله می بندد و بعد از آنها سوال می کند". سازمان ناظران حقوق بشر نیز طی نوشته ای عنوان نمود که دستگیری، شکنجه و سر به نیست کردن بچه های دوازده سیزده ساله ای که مظنون به طرفداری از انقلابیون می باشند بارها و بارها در نپال مشاهده شده است. در همان حال، تا کنون موانع سفت و سخت و شدیدی از سوی دولت مرتجع نپال بر سر راه تأمین و انتقال دارو، آذوقه و دیگر مایحتاج ضروری و اولیه به مناطق روستایی؛ یعنی به مناطقی که نقش مهمی در پیشبرد جنگ خلق در نپال ایفاء می نمایند، اعمال گردیده است. در نتیجه، هم اکنون موجی از قحطی، تعدادی از مناطق محروم نپال را

فراگرفته است. در پاسخ به این گونه عملکردهای سرکوبگرانه دولت نپال و در برخورد با هزاران مورد آدم ربایی، شکنجه و کشتار وحشیانه توده ها توسط این رژیم، هزاران تن از زنان و مردان مبارز نپال به صفوف ارتش رها بیخس خلق در این کشور، پیوسته اند. صدها هزار تن از توده های ستمدیده نپال هم اکنون عضو میلیشیای خلق می باشند و میلیون ها نفر از فعالیت های انقلابی در این کشور پشتیبانی نموده و یا در این گونه فعالیت ها شرکت می ورزند. (Third World Traveller.com)

طبق صحبت های "پادما راتنا"، رئیس انجمن حقوق بشر در کاتماندو: "بسیاری از توده های نپال به نیروهای مائوئیست پیوسته اند تا از خود در برابر خشونت های گسترده و وحشیانه نیروهای امنیتی رژیم نپال، دفاع نمایند." (Free Media Foundation for South Asian Free Media Association)



نیپال همچنین اعلام نموده است که در نظر دارد تا شیوه جنگ تونلی برعلیه اشغالگران خارجی را به توده ها آموزش دهد. لازم به یادآوری است که این شیوه از جنگ، قبلا در کره و ویتنام از سوی نیروهای مبارز و انقلابی عملا به آزمون درآمده و هم به شکل تدافعی و هم به صورت تعرضی برعلیه نیروهای اشغالگر آمریکایی به کار گرفته شده است.

صدر حزب کمونیست مائوئیست نیپال و فرمانده عملیاتی آن، "پوشپا کمال داهال" می باشد که با نام مستعار "پراچاندا" (ژیان) شناخته می شود. یکی دیگر از رهبران طراز اول این حزب "بابورام بهاتارای" نام دارد که جناح سیاسی نیروهای مائوئیست ها موسوم به "جبهه متحد خلق" (United People's Front) را رهبری می کند. "رام بهادور تاپا"، با نام مستعار "بدال"، استراتژیست نظامی و رهبر "ارتش خلق مائوئیست ها" می باشد. خود دولت حاکم بر نیپال در سال ۲۰۰۳ تخمین زد که حزب کمونیست مائوئیست در این کشور تقریباً ۵ هزار و ۵۰۰ چریک مسلح (حدوداً ۳۰ درصد چریکهای مائوئیست در نیپال را زنان تشکیل می دهند)، ۸ هزار میلیشیا، ۴ هزار و ۵۰۰ کادر، ۳۳ هزار هادار آتشین، و ۲۰۰ هزار سمپات، دارد.

ادامه دارد...

مناطق روستایی نیپال را تحت کنترل خود درآورده اند. نکته بسیار مهمی که در ارتباط با آزادسازی و کنترل این مناطق توسط نیروهای انقلابی باید بر آن تأکید کرد آن است که در این مناطق، امورات اساسی و مهمی نظیر توزیع زمین های زراعی و امر تولید در این اراضی، آموزش و پرورش، برقراری مالیات ها، احداث جاده ها و آبریزها و ... و نیز برپایی دادگاه های مردمی تماماً توسط نهادهای انقلابی و توده ای کنترل و اداره می شوند. (Asia Pacific Media Services)

طرح و نقشه مبارزاتی حزب کمونیست مائوئیست نیپال آن است که اکنون باید شهرها را از طریق مناطق روستایی محاصره نموده و نهایتاً قدرت سیاسی را در این کشور تسخیر نمایند. در همین راستا، نیروهای حزبی در برخی محلات پایتخت سنگربندی نموده و اعتصابات را برپا نموده است که از سوی اتحادیه های کارگری تحت رهبری مائوئیست ها (فدراسیون سراسری اتحادیه های کارگری نیپال) حمایت می شوند. در ماه آگوست ۲۰۰۴، کاتماندو، پایتخت نیپال، تحت تأثیر حمایت گسترده و روزافزون توده ای مردم از انقلابیون، به مدت یک هفته تمام در محاصره نظامی نیروهای انقلابی قرار گرفت و ارتباط اش با بقیه کشور قطع گردید. حزب کمونیست مائوئیست

برای آغاز مرحله تعرضی جنگ در نیپال، مستعد می باشد". در ماه آوریل ۲۰۰۴، حزب کمونیست مائوئیست در اوج وضعیت اضطراری اعلام شده از سوی دولت نیپال، حمله به مراکز حساس و کلیدی را جهت فلج ساختن دستگاه حکومتی، آغاز نمود. نیروگاه برق، پل ها، مراکز مخابراتی و اماکن دولتی در اینجا و آنجا منفجر گردید. در جریان این سلسله عملیات نظامی، فقدان سلاح های سنگین در دست نیروهای مردمی و محدودیت های ناشی از آن، با بمب های دست سازی جبران گردید که با استفاده از مواد منفجره ای که عمدتاً به همت کارگران نیپالی ای که در پروژه های ساختمانی در هند مشغول به کار می باشند و با جنبش انقلابی و مسلحانه در این کشور سمپاتی دارند، به صورت قاچاقی به داخل خاک نیپال وارد شده و ساخته می شوند. طبق گفته های گاتام، طی این دوره رهبری حزب کمونیست مائوئیست نیپال تجارب حاصله از مبارزات توده ای در آمریکای جنوبی و به ویژه اشتباهاتی که در پرو در سال ۱۹۹۲ رخ داد و به دستگیری "گنوزمن"، رهبر سازمان "راه درخشان"، منجر گردید را دقیقاً مورد مطالعه قرار داد. او در این رابطه مطرح ساخت که "بنا بر تحلیل های حزب کمونیست مائوئیست نیپال، روند انقلاب در پرو و در کلمبیا به این دلیل به شکست انجامید که رهبری این جنبش ها روند توازن استراتژیک را به درازا کشاندند. حال آنکه در نیپال، مائوئیست ها معتقدند که یک تکان و یورش سریع از سوی نیروهای انقلابی در شرایطی که حکومت در موقعیتی آسیب پذیر قرار دارد، جنبش انقلابی را به پیروزی خواهد رساند." درست بر همین مبنا نیز، در ماه آگوست سال ۲۰۰۴، حزب کمونیست مائوئیست نیپال فرمان آغاز سومین مرحله انقلاب؛ یعنی مرحله تعرض استراتژیک را صادر نمود. با آغاز این مرحله از جنبش انقلابی و کسب پیروزی های چشمگیر و متعدد در نقاط مختلف کشور، نیروهای مائوئیست هم اکنون ۸۰ درصد



جولیان سگرینا در فرودگاه رم - ایتالیا

تیراندازی سربازان آمریکایی به اتومبیل

خبرنگار ایتالیایی جولیان سگرینا

در فرودگاه بغداد

رونک مدائن

نیکولا چندین بار پیش از این نیز با گروگانگیرهای متعدد وارد مذاکره شده و تعدادی از گروگان های ایتالیایی را آزاد ساخته بود.

دولت ایتالیا که علیرغم مخالفت گسترده مردم ایتالیا با جنگ، ۳ هزار سرباز به عراق اعزام کرده است، در مورد مرگ نیکولا جانب آمریکایی ها را گرفته و خشم بسیاری را در این کشور برانگیخته است.

یکی از دوستان نزدیک جولیان به خبرنگاران گفته است: "شواهد دال بر این هستند که آمریکایی ها قصداً به اتومبیل جولیان و همراهان اش تیراندازی کرده اند. جولیان از اسراری مطلع است که آمریکا خواهان فاش شدن شان نیست."

جولیان نیز در مقاله ای نوشته است که گروگانگیرها بعد از آزاد کردن اش، نسبت به خطری که از جانب آمریکایی ها او را تهدید می کند به او هشدار داده بودند.

برخی از نزدیکان جولیان معتقدند که آمریکا که نمی خواهد هیچ گروگانی زنده از عراق خارج شود، با شیوه ایتالیایی ها در آزادسازی گروگان ها و مذاکره با گروگانگیرها، مخالف بوده است.

با عدم توجه راننده آن مواجه شده و ناچار به تیراندازی به سمت موتور اتومبیل شده اند.

جولیان این گزارش آمریکایی ها را تکذیب کرده و گفت: "اولاً با توجه به وضعیت بغداد، ما نمی توانستیم سرعت زیادی داشته باشیم، در ضمن آنها که به ما شلیک کردند سربازان پست نگهبانی نبوده و از داخل یک اتومبیل گشت به ما تیراندازی کردند. وقتی من مشغول صحبت با نیکولا بودم، باران گلوله به سمت ما شروع شد و نیکولا با سپر کردن خود من را از مرگ نجات داد." منابع ایتالیایی اعلام کردند که ۳۰۰ تا ۴۰۰ گلوله به ماشین جولیان اصابت کرده بوده است.

دولت آمریکا، ایتالیایی ها را به دلیل مطلع نکردن ارتش آمریکا از آزادی جولیان و حرکت او به سمت فرودگاه بغداد، مسئول وقوع این حادثه خواند.

اما جولیان در این مورد گفت: "بی اطلاعی آمریکا در این مورد غیرممکن است زیرا که نیکولا نزد آنها بسیار شناخته شده بود و از فعالیت های او اطلاع داشتند. حتی دفتر کار او در پایگاه ارتش آمریکا در نزدیکی فرودگاه قرار داشت."

در روز ۴ مارس ۲۰۰۵، سربازان آمریکایی به اتومبیل حامل جولیان سگرینا خبرنگار ایتالیایی (Giuliana Sgrena) در حوالی فرودگاه بغداد تیراندازی کردند که منجر به کشته شدن یکی از ۳ مأمور امنیتی همراه او به نام نیکولا کالیپاری (Nicola Calipari) شد. ۲ مأمور دیگر و جولیان که یک ساعت قبل از آن از اسارت یک ماهه در دست گروگانگیرهای عراقی آزاد شده بود، در این تیراندازی زخمی شدند.

ماه گذشته جولیان بعد از تهیه گزارشی از فلوچه و مصاحبه با مردم این شهر، توسط گروه اسلامی گمنامی ربوده شد ولی پس از مذاکرات موفقیت آمیز نیکولا با گروگانگیرها، آزاد شد. این حادثه تیراندازی در زمانی که جولیان قصد خروج از عراق را داشت، در ۷۰۰ متری فرودگاه بغداد رخ داد.

سختگوی ارتش آمریکا اعلام کرد که سربازان یکی از پست های نگهبانی بغداد به اتومبیلی که با سرعت به طرف فرودگاه می رفته است علامت ایست داده اند اما

مصاحبه با فرمانده سانیاگو

بقیه از صفحه ۱۳

پرسش: آیا شما رابطه ای با "هماهنگی چریکی خوزه ماریا مورلوس" Jose Maria Morelos دارید؟

پاسخ: نه. یک چنین همکاری ای نه به شکل یک اتحاد و نه به شکلی در حال رشد وجود ندارد. حتی می توان گفت که رابطه مان سرد است. چرا که آنان

فرماندهی کمیته مرکزی بودیم. کمیته ای که قادر به تشخیص مشکلات درونی سازمان و جستجوی راه حل مناسب در مقابل این مشکلات نبود. کمیته ای که از کمبود اطلاعات، دروغ پردازی در مورد رشد سازمان و عدم علاقه به تغییر متدولوژی ساختاری در رنج بود.

رفقانی که در حال حاضر "هماهنگی چریکی خوزه ماریا مورلوس ای پون" را تشکیل می دهند، رفقانی اند که مانند برخی از ما سال هاست که در مبارزه

ترین بخش های چپ مسلح در مکزیک جدا شد. به همین خاطر از سوی آن ها محکوم به مرگ شدیم. به خودمان گفتیم که چاره نیست، حالا باید از دو طرف مواظب خودمان باشیم. این همان چیز است که ما در درون EPR به آن انتقاد داشتیم. بعدها آنها نیز دچار بحران می شوند و انشعاب می کنند. چند گروه شکل می گیرند. این از نظر ما دیالکتیکی ست. ما را متهم می کنند که باعث شدیم کار EPR به این جا بکشد. ما می گوئیم که نه تنها ما علت امر نیستیم، بلکه خود ما نیز تحت

نیز مانند ما بخشی از پروژه اولیه بودند و یکدیگر را می شناسیم. ما معتقدیم که آنها هنوز به مبارزه به شکلی نگاه می کنند که به نظر ما به دگماتیسم گرایش دارد. آنها با وجود این که دیگر بخشی از EPR نیستند، با این حال از بسیاری جهات به آن شباهت دارند. آنها حتی به ما اتهام زده اند که از نظر امنیتی پاک نیستیم، یعنی دولت در ما نفوذ کرده. بدون شک این مسائل ریشه در اختلافاتی دارد که از زمان انشعاب به جای مانده. باید یادآور شویم که ما اولین گروهی بودیم که از یکی از دگم

شرکت دارند، اما زمانی که صحبت بر سر خواست آنان در مورد تغییر، در مورد زبانی که به کار می‌برند، در مورد شیوه‌های عمل و در مورد آرمانهاست باید بگوییم که آنها هنوز راهی نسبتاً طولانی در پیش دارند. این آن مساله مهمی است که ما را از هم دور نگاه می‌دارد.

پرسش: در سند جدیدی بیان کرده‌اید که باید برای همیشه از کشتن افراد در درون یک جریان مسلح پرهیز نمود. آیا تجربه مشخص خود شما منجر به بیان چنین امری شده است؟

پاسخ: این قضیه به شکلی شناخته شده است و یا به بیانی دیگر رازی علنی بود که در دوران فعالیت PROCUP-PLP، افرادی از درون جنبش انقلابی در مکزیک اعدام شدند. خوب، به آن می‌گفتم "اعدام انقلابی"، حالا به آن می‌گوئیم "قتل". این‌ها نمونه‌هایی بودند که خود حزب قبول کرد. بهتر بگوئیم کمیته مرکزی پذیرفت. اما نمی‌توانم بگویم که فقط به این دلایل مشخص است که امروزه به این نتیجه رسیده‌ایم. با این حال درست است که آن چه آن زمان به مرحله اجرا درآمد، تجربه تلخی بود که باید از اجرای مجدد آن جلوگیری به عمل آورد. اختلافات سیاسی نباید اینگونه، تنها از آنرو که می‌خواهیم هژمونی در داخل سازمان و یا حزب را حفظ نماییم، حل شود.

این همان چیز است که حق نداریم تکرار کنیم و این امر باید به پرنسیب هر سازمانی بدل شود. تا حدی که امروزه

به تزمان بدل شده، در بیانیه هایمان مطرح می‌شود. از سازمان‌هایی که با آن‌ها در ارتباطیم، می‌خواهیم این موضوع را بررسی کنند و به هر شکل اگر روزی بین ما اختلاف افتاد، با این شیوه به آن پاسخ نخواهیم گفت.

البته زمانی که فردی به سازمان خیانت کرده و یا به دلیل فساد اقتصادی و یا رشوه خواری از سازمان و یا خلق بدزد جریان به گونه دیگری است. آن زمان هیچکس نمی‌تواند بگوید که آن فرد بی‌گناه است.

پرسش: چند هفته پیش، سه هلیکوپتر دولتی در گررو سقوط کردند. آیا ربطی به شما دارد؟

پاسخ: با وجود اینکه بسیاری تصور می‌کنند که کار ما بود، اما به ما ربطی نداشت. این گونه ربط دادن‌ها تنها کار تخیل توده‌هاست. درست مانند زمانی که ما برای تبلیغ مسلحانه وارد روستایی می‌شویم و حدود ده نفریم، پس از خروج ما از روستا مردم می‌گویند صدها چریک بودند. در گررو این طور است، گاهی پیش می‌آید که ما عملیاتی به انجام رسانده‌ایم، و آن را به قاچاقچیان مواد مخدر نسبت داده‌اند.

رفقای ما که در این منطقه هستند تعریف کرده‌اند که آنها هلیکوپترها را دیدند. طبق گزارش آنها، سقوط در اثر سانحه بود. پرواز در این منطقه کوهستانی کار دشواری است و این هلیکوپترها گویا درصدد بوده‌اند تا در جایی که در آن کشت مواد مخدر وجود دارد بنشینند. در رابطه با هلیکوپتری هم که در "پاتلان"

Petatlán سرنگون شد باید بگویم که ما در این مورد چیز زیادی نمی‌دانیم و هنوز اطلاعات زیادی در این رابطه دریافت نکرده‌ایم. اما درست به این دلیل، ما خودمان در رابطه با این سقوط نیز نبوده‌ایم. اما بدون توجه به اینکه سقوط این آهن‌پاره‌ها در چه رابطه‌ای بوده است باید گفت که در "گررو" ترس دهقانان از نیروهای پلیس و ارتش ریخته است. این موضوع مشخصاً به سنت مبارزاتی توده‌ها و وجود نیروهای مسلح در "گررو" مربوط است. بسیاری از مواقع زمانی که نیروهای ارتشی وارد منطقه‌ای می‌شوند، مردم از ترس به خانه‌هایشان پناه می‌برند، در "گررو" وضع فرق دارد. به این جا که می‌آیند، توده‌های مردم خودشان یا نیروهای ارتشی را خلع سلاح می‌کنند و یا آنها را از روستاهایشان بیرون می‌اندازند. نمونه‌هایی داریم که وقتی سربازی از موقعیت‌اش سوء استفاده کرده، یا مست بازی درآورد، مردم او را زندانی کردند. نمونه‌های بسیاری هم از درگیری‌هایی که افرادی که نه از نیروهای چریکی بوده و نه وابسته به یکی از مافیاهای مواد مخدر ولی در مقابل نیروهای دولتی ایستاده‌اند، وجود دارد. در کوهستان‌های "گررو" هر کس فامیل و یا دوستی داشته است می‌داند که یکی از عزیزانش در مبارزه با ارتش جان خود را از دست داده‌اند. ترس توده‌ها از قوی‌ترین ابزار سرکوب ریخته است و دیگر دولت می‌داند که نمی‌تواند با توده‌های "گررو" هرگونه که میلش باشد، رفتار نماید. اگر در جریان سقوط هلیکوپترها، این توده‌ها باشند که آنها را سرنگون کرده‌اند باید ما بعنوان یک

نیروی مسلح، به رفقای خود بگویم که آنها نیز دست به حمله‌بزنند. اگر توده‌ها دست به سرنگون کردن هلیکوپترها بزنند ما نباید از چنین امری رویگردان باشیم. اما ما می‌دانیم که تشدید درگیری، دوجانبه خواهد بود. پس از سقوط این هلیکوپترها منطقه پر از ارتشی شده و در همه جای منطقه موجی از خانه‌گردی و کنترل به راه افتاده است.

پرسش: آیا جنگ خاورمیانه تغییراتی در نظرات شما در مورد فعالیت‌های ملی و بین‌المللی تان به وجود آورده است؟

پاسخ: این جنگ در سطح ملی این تغییر را در ما به وجود آورده که تلاش ما را برای برقراری قدرت توده‌ای تشدید کرده‌ایم. ولی به خصوص در سطح بین‌المللی، از آنرو که از نظر جغرافیایی همسایه آمریکائیان هستیم، باید به عنوان انترناسیونالیست در خدمت جنبش‌ها و سازمان‌هایی که با امپریالیسم مبارزه می‌کنند باشیم.

تهاجم به برج‌های تجارت جهانی فقط به آمریکائیان ضربه نزد، به همه ضربه زد. به همه ضربه زد چون آن جا به خصوص آلهائی مردند که به حساب نمی‌آیند. همه "بدون کاغذها" [مهاجران غیرقانونی، افرادی که به شکلی غیرقانونی در ایالات متحده زندگی می‌کنند- مترجم] که در دور و بر برج‌ها جان خود را از دست دادند و در آمارهای رسمی به حساب نمی‌آیند.

اما تهاجم به پنتاگون را به فال نیک گرفتیم. حمله به افراد غیرنظامی،



اختلافات دولت های کشورهای سرمایه داری در کمیته امنیت سازمان ملل

روناک مدائن

بار دیگر رقابت دولت های سرمایه داری برای غارت ثروت کشورهای آسیایی و آفریقایی موجب اوج گیری اختلافات آمریکا و چین و کشورهای اروپایی در کمیته امنیت سازمان ملل شد.

دخالت نظامی در کشور سودان یکی از موارد مورد اختلاف این کشورها می باشد. ماه ها است که دولت آمریکا خواهان دخالت نظامی در سودان و محاصره اقتصادی آن کشور می باشد و برای وادار کردن دیگر کشورهای عضو UN به این امر، دولت سودان را به نسل کشی در منطقه "دارفور" متهم کرده است.

طبق یک قانون بین المللی به نام "پیش گیری و مجازات نسل کشی" که در سال ۱۹۴۸ به تصویب کشورهای عضو سازمان ملل رسید، اگر دولتی در هر گوشه جهان از جانب اعضای سازمان ملل متهم به نسل کشی شود و این امر به تصویب سازمان ملل برسد، آنگاه دخالت نظامی و محاصره اقتصادی آن کشور می تواند انجام شود.

البته این واقعیتی است که مردم سودان قربانی نسل کشی و جنایات "جنجاوید" ها شده اند و "جبهه ملی اسلامی سودان" نیز که قدرت دولتی را در دست دارد از "جنجاوید" ها حمایت کرده است. اما تلاش دولت آمریکا برای دخالت نظامی در سودان ربطی به حمایت آمریکا از مردم سودان ندارد. دولت آمریکا همان طور که در عراق و در کاسو از قوانین بین الملل برای دخالت نظامی و تحکیم قدرت و کنترل سیاسی اقتصادی خویش استفاده کرد، با استفاده از

همان ترفندها نیز قصد تحکیم موقعیت ژئوپولیتیکی خود را در شمال آفریقا دارد.

مخالفت دولت های سرمایه داری اروپا و چین با حمله به سودان نیز نه به خاطر دفاع از مردم سودان بلکه فقط به دلیل حفظ منافع خود در آن کشور در مقابل تهاجم آمریکا است. در حقیقت اختلاف آنها در رابطه با سودان جلوه دیگری از رشد تضاد بین امپریالیسم آمریکا از یک سو و دیگ دولت های سرمایه داری را از سوی دیگر نشان می دهد. به عنوان مثال دولت چین حدود ۴۰ درصد از تولیدات نفتی سودان را در انحصار خود دارد و روسیه و فرانسه نیز سهم قابل توجهی از آن را دارند. حمله نظامی به سودان ضررهای اقتصادی جبران ناپذیری برای این دولت ها خواهد داشت. به همین خاطر است که آنها حاضر نیستند به جنایاتی که در حق مردم سودان اعمال می شود، نام "نسل کشی" بگذارند. همچنین و به همین دلیل است که با "نسل کشی" خواندن آنچه که در سودان می گذرد مخالفند کشورهای اروپایی خواهان محاکمه ۵۱ نفر از مجرمین دارفور در "دادگاه جنایی بین الملل" می

باشند. اما دولت آمریکا حاضر نیست که این دادگاه را به رسمیت بشناسد. دلیل این امر البته واضح است. آمریکا ممکن است یک روز خود به دلیل جنایات اش در اروپای شرقی، افغانستان و عراق در این دادگاه محاکمه شود.

قطعنامه ها و بحث های سازمان های بین المللی هر چه که باشند، واقعیت این است که دولت های سرمایه داری و امپریالیستی درصدد دادخواهی برای مردم سودان نمی باشند. تنها اختلافات آنها بر سر منابع و ثروت آفریقا و کسب هژمونی در منطقه است که در سازمان ملل در اختلاف راجع به این یا آن قطع نامه و غیره انعکاس می یابد.

نه امید داشتن به انواع و اقسام دادگاه های تحت پوشش اتحادیه اروپا و آفریقا و یا سازمان ملل، بلکه مبارزه با رژیم جنایتکار سودان و دولت های امپریالیستی که با کمک موسسات مالی و کمپانی های بزرگ بین المللی خویش باعث وقوع شرایط فعلی در سودان شده اند، تنها راه حلی است که برای توقف فجایع سودان پیش روی مردم تحت ستم این کشور آفریقائی قرار دارد. ■



مصاحبه با فرمانده سانتیاگو

بقیه از صفحه ۱۷

آن طور که در تهاجم به برج های تجارت جهانی انجام پذیرفت از نظر ما محکوم است. ما به مثابه یک سازمان سیاسی - نظامی و مارکسیست - لنینیست و ضدامپریالیستی از تهاجم به هدف های نظامی حمایت کرده، اما نه حق داریم و نه می توانیم نسبت به گروه ها و یا افرادی که غیرنظامیان را مورد تهاجم خود قرار می دهند احساس همبستگی داشته باشیم و یا به آنها یاری دهیم.

در بحثی سیاسی با افراد و سازمان های انقلابی، می توانیم برای ضربه زدن به دشمن کمک برسانیم و به آنها کمک هم خواهیم رساند، حفظ شان خواهیم کرد، اطلاعات در اختیارشان می گذاریم، حمل و نقل شان می کنیم، کمک شان خواهیم کرد تا از مرز بگذرند و یا به دشمن ضربه بزنند. اما این به آن معنی نیست که همراه شان می رویم.

حالا وظیفه ما کمک رسانی لجیستیکی و سیاسی ست. از نظر سیاسی، همین حالا هم این کار را انجام می دهیم. خلق مکزیک به خیابان ها می ریزد و به شکلی گسترده جنگ را محکوم می کند. خلقی که قربانی اشغالگری، جنگ

و خشونت طلبی آمریکائیان است. اگر امپریالیست ها، خفقان را جهانشمول می کنند ما نیز به مثابه سازمان های انقلابی باید مبارزه ضدامپریالیستی را جهانشمول نمائیم. باید به لحاظ سازمانی با هم هماهنگ شویم، همان طور که دولت ها متحد شده اند و یا هماهنگ می شوند تا بر سازمان های انقلابی غالب شوند. ما باید با رفقای خاورمیانه، با رفقای آمریکای لاتین (خوب رفقای کلمبیا حمله شدیدی را انتظار می کشند)، رفقای کلمبیا، ونزوئلا، بولیوی، برزیل هماهنگ شویم. اختلاف نظرانی که بین سازمان های ما، به عنوان نمونه در مکزیک، وجود دارد نباید سدی در راه به وجود آمدن چنین توافقی باشد.

فکر می کنم که اگر رابطه از طریقی قابل اعتماد وصل شود، و قصد عملیات تروریستی در میان نباشد، ما کمک خواهیم کرد. از همین حالا می توان با ما رابطه برقرار کرد، هرگاه مکانیسم های ارتباطی قابل اطمینان باشند، می توانند با ما ارتباط برقرار کنند و ما کمک خواهیم کرد. این چیزی ست که هرگز در گذشته نگفته ایم، و حالا می گوئیم. بنابراین، اگر آنها هماهنگ شده اند تا بتوانند بر سازمان ها، جنبش ها و توده ها بتازند، چرا ما نتوانیم هماهنگ شویم.

پرسش: زمانی که صحبت حتی از هماهنگی بین المللی می شود، می پرسیم چرا با یک هماهنگی در سطح کشور آغاز نمی کنید؟ چه چیزی جلوی اتحاد شما با EZLN را می گیرد؟

پاسخ: علت عدم وجود چنین خواستی نیست بلکه مسئله بیشتر بر سر عدم روشنی متقابل در مورد اهداف آنان و اهداف ماست. انگار در میان برخی از سازمان ها همکاری با جریاناتی که به "خانواده" تعلق ندارند، آسان تر باشد. این موضوع حتی در مورد همکاری با رفقایی که با EPR قطع رابطه کرده و به تازگی دست به ساختن پروژه های خود زده اند نیز وجود دارد. با برخی از این جریانات ارتباط برقرار کرده ایم اما این رابطه دشوار بوده، به کندی پیش رفته و مشکل به وجود آورده است.

رابطه با پروژه هائی که گذشته ای در EPR نداشته اند نه تنها آسان تر است، بلکه با پیشداوری و عدم اعتماد کمتری نیز همراه بودند. نسبت به رفقائی که از EPR می آیند، شک داریم، زیرا یادمان نمی رود که این رفقا رأی به قتل ما دادند. EZLN در مقابل ما محتاط است، برای مثال در مورد ریشه های ما و EPR. بین EZLN و EPR عدم اعتماد شدیدتر بود. از سوی EPR نوعی چشم و همچشمی در مورد EZLN وجود داشت. و به شکلی توان و رشد سیاسی و ایدئولوژیک آنها را دست کم می گرفت. در مورد ما به عنوان ERPI، با وجود آن که تغییر کرده ایم، با آنان فرق داریم و نمی توانیم آن را نادیده انگاریم. اگر انتقاد از خود در مورد گذشته مان در EPR و چند سالی PDLP را بپذیریم، EZLN اضطراب و عدم اعتمادش را دارد، شاید به دلیل اعدام یکی از فعالین نیروهای رهاییبخش ملی (Fuerzas de Liberacion Nacional - مترجم) و یا EZLN که مسئولش PROCUP- PDPL و یا PDLP بود، و یا ما بودیم.

شاید این درد و اضطرابی ست که هنوز EZLN با خود دارد. ما می گوئیم که نبودیم، اما نفی نمی کنیم که عضو همان تشکیلات بودیم، و به دلیل این که بخشی از تشکیلی بودیم که دست به چنین عملی زده، شریک جرمیم. اما آنرا به عنوان اشتباه ارزیابی می کنیم. وقتی آنان همیشه آن را به این گونه ارزیابی کنند و این درد و عدم اعتماد را ادامه دهند، قادر نیستند ببینند که خودشان چه بودند. با وجود آن که ما یکدیگر را به عنوان نیروهای مختلفی ارزیابی می کنیم، به یکدیگر احترام می گذاریم. به یکدیگر حمله نمی کنیم، اما پیشرفتی در نزدیکی مان نیز نداریم. می خواهیم روشن کنیم که به خاطر عدم علاقه ما نیست، ما کوشش کردیم، گام اول را برداشتیم، EZLN پاسخ نداد. نمی توانیم پیشرفتی داشته باشیم.

پرسش: اما آیا در راهپیمایی زاپاتیست ها شما در مناطق تحت کنترل خود انجام تظاهرات را برای EZLN تسهیل کردید؟

پاسخ: آری، ما حتی در راه سازماندهی برقراری این راهپیمایی و حفاظت از آن، به آنان یاری رساندیم. این به آن مفهوم نبود که با آنان رابطه ای بود و قرار و مداری گذاشته باشیم. ساده بگویم، ما معتقدیم که این وظیفه ای است که احساس همبستگی ما با آنان بر گرده ما می گذارد و نمی توان در بذل همبستگی خست نشان داد. ما برخی از حرکات را سازمان دادیم و آنان را در جریان قرار دادیم. آنان با مهربانی پاسخ مان دادند. این دیپلماسی سازمان هاست، و البته به این معنا نیست که ما با یکدیگر هماهنگی داریم.



بهاران خجسته باد!

در آستانه سالی جدید قرار داریم. سر فصل نوئی در زندگی طبیعت شروع به آغازیدن کرده است. شبهای سیاه و طولانی زمستان، مغلوب انوار زرین خورشید فروزان می شود و بهار با طبیعت زیبا و طرب انگیزش از راه می رسد و سبزی و خرمی بهاره، نسیم فرحبخش آن و طراوت گلهای نارس بهاری، نوید پایان زمستان سرد و سخت را می دهند.

در این بهار و در آغاز سال جدید برای خلقهای در بند ایران و به خصوص برای کارگران و زحمتکشان که مبارزات سترگشان بر علیه امپریالیسم و رژیم وابسته و سرکوبگر جمهوری اسلامی، نوید بخش پایان زمستان تاریک و خفقان آوری ست که به دست این دشمنان بر سرزمین ما حاکم گشته، آرزوی موفقیت و بهروزی می کنیم.

باشد که سال نو، سال پیشرفت و موفقیت های مبارزاتی هر چه بیشتر برای کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان و تمامی خلق های ستمدیده مان در پیکار به منظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت دمکراتیک برای نیل به آزادی و عدالت اجتماعی در ایران باشد.

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 – 208 – 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!